روزنامه سفر خوارزم

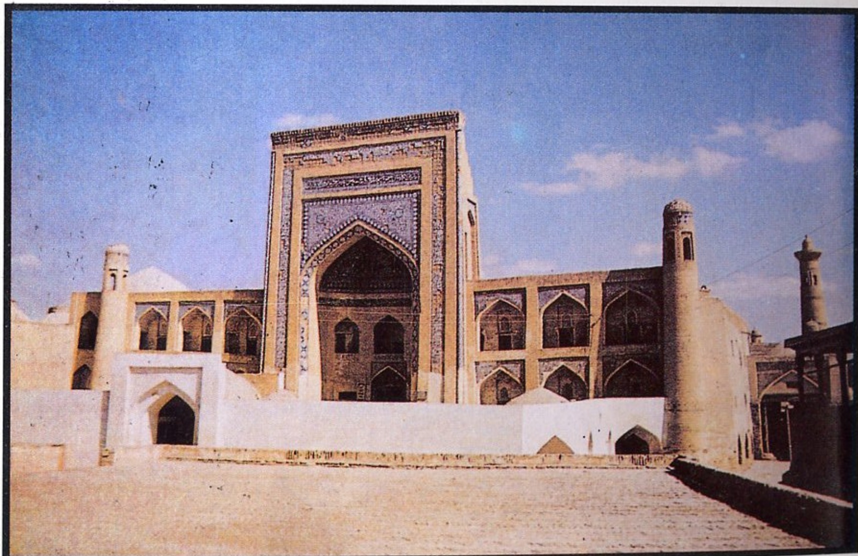
محمدعلی خان غفور

به‌کوشش

محمدحسن کاووسی عراقی

و

محمدنادر نصیری مقدم



دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

مباحث آسیای مرکزی و قفقاز / ۷

تاکنون منتشر شده است:

اسلام و مسلمانان در آسیای مرکزی و قفقاز ـ
سلسله مقالاتی در مورد وضعیت مسلمانان آسیای مرکزی و قفقاز

ریشه‌های رفتار سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز ـ علیرضا شیخ عطار

باستانشناسی در آسیای مرکزی ـ گرگوار فرامکین، صادق ملک شهمیرزادی

اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی ـ واحد نشر اسناد

اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز ـ واحد نشر اسناد

مراسلات در باب آسیای مرکزی ـ مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز
به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی

مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی و مرکز پخش: صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳

بها: ۲۵۰۰ ریال

روزنامهٔ سفر خوارزم

محمدعلی خان غفور

به کوشش
محمدحسن کاووسی عراقی
و
محمدنادر نصیری مقدم

تهران ـ ۱۳۷۳

فهرستنویسی پیش از انتشار

غفور، محمدعلی‌خان

روزنامه سفرخوارزم/ محمدعلی‌خان غفور: به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی و محمدنادر نصیری مقدم.ـ تهران: وزارت امورخارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳.

سی‌وپنج، ۱۰۹ ص: مصور (بخش رنگی)، نمونه، نمودار.

Mohammad Ali Khan Ghaffor. Kharazm travel account's news paper.

۱. خوارزم ـ سیروسیاحت ـ قرن ۱۹. ۲. سفرنامه‌ها. الف. کاووسی‌عراقی؛ محمدحسن، گردآورنده. ب. نصیری مقدم، محمدنادر، گردآورنده. ج. ایران. وزارت امورخارجه. مؤسسه چاپ و انتشارات. د. عنوان.

DSR ۲۰۱۷/ ۳۲و۷غ ۹۵۵/۸۷

روزنامه سفر خوارزم

محمدعلی خان‌غفور

به کوشش: محمدحسن کاووسی عراقی، محمدنادر نصیری مقدم

چاپ اول: ۱۳۷۳

تعداد: ۲۵۰۰ جلد

حروفچینی، صفحه‌آرایی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مؤسسه چـاپ و انتشـارات وزارت امـور خارجه

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی و مرکز پخش : تهران، خیابان آیت اله طالقانی

بعد از تقاطع بهار، شمارهٔ ۵۱۷، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳ تلفن: ۷۶۸۵۸۲

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهیدباهنر،خیابان شهیدآقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۰ـ۲۵۷۷۰۱۹

نمایشگاه و فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهیدباهنر، میدان شهیدباهنر، تلفن: ۷۱ـ۸۰۳۲۲۷۰

نمایشگاه و فروشگاه شماره ۴: خیابان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر، تلفن: ۶۴۱۸۹۳۵

فهرست

پیشگفتار	هفت ـ ده
مقدمه	یازده ـ سی‌ویک
متن روزنامه سفر خوارزم	۱-۵۳
نسخه خطی روزنامهٔ سفر خوارزم	۵۵-۱۰۱
فهرست اعلام	۱۰۳-۱۱۰

پیشگفتار:

از گذشته‌های دور میان ایران و همسایگان شمالشرقی، یعنی سرزمینهایی که خان‌نشینهای بخارا و خیوه خوانده می‌شد و امروزه به نام ترکمنستان نامیده می‌شود، روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی وجود داشته است که در برهه‌هایی از زمان به دلایلی دچار وقفه شده لیکن در نتیجهٔ این گونه روابط، شمار فراوانی از ایرانیان با پیوندهای قومی و قبیله‌ای گوناگون به آسیای مرکزی راه یافته‌اند. بطوری که در حدود نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی در آسیای مرکزی و بیش از همه در سرزمینهای بخارا و خیوه قشری از ایرانیان مهاجر بوجود آمدند.

صرفنظر از بررسی تاریخ طولانی پیوندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این سرزمینها با ایران، فرزندان سپاهیان نادر و سربازان و افسران فراری پادشاهان قاجار و بالمآل مهاجرین شمالشرقی ایران و اخلاف ایرانیانی که توسط اشراف ترکمن به هنگام تاخت و تاز اسیر شده بودند وجود داشتند که در مواردی حکمرانان محلی این برده‌های ایرانی را می‌خریدند و در نبردهای

مختلف شرکت می‌دادند و برخی را به کار کشاورزی، باغداری و دامپروری می‌گماشتند. با الحاق خان‌نشین خیوه به روسیهٔ تزاری پرواضح است که گروهی از این ایرانیان مهاجر در آنجا ساکن شدند. اینان در اواخر قرن نوزدهم میلادی بتدریج گروه نوینی را بوجود آوردند که در سرزمینهای ماوراء خزر از جملهٔ پرشمارترین گروههای غیر بومی محسوب می‌شدند. بدین ترتیب بین شمالشرق ایران و نواحیی‌که به نام آسیای مرکزی خوانده می‌شود همواره روابط و تحرکات پُرجوش و خروشی وجود داشته که با رفت و آمد ایرانیان به ماوراء خزر و سایر نواحی همراه بوده است. به عبارت دیگر اخلاف ایرانیانی که از مدتها پیش مهاجرت کرده بودند در شرایط تنگاتنگی با ساکنان محلی نواحی خان‌نشینهای ترکستان بهم آمیختند؛ به شکلی که منافع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنان با مردمان بومی و دیگر مهاجران بهم آمیخت و در اوایل قرن بیستم از جملهٔ اجزای تشکیل دهندهٔ جمعیتهای آسیای مرکزی بشمار آمدند و سرنوشت آنها با سرنوشت مردمان بومی به یکدیگر پیوند یافت.

این شیوهٔ زندگی سیاسی که از گذشته‌های دور تا اوایل قرن نوزدهم روال سنتی و قدیمی خود را حفظ کرده بود با پیدایش استعمار و پیشروی روسیه در آسیا تغییرات چشمگیری یافت. به عبارت بهتر توسعهٔ نفوذ روسیه در آسیا فرهنگ نواحی مزبور

را کاملاً تحت‌الشعاع قرار داد. انقلاب بلشویکی و پیدایش نظام سوسیالیستی در کنار فرهنگ سنتی و ملی‌گرایانهٔ تزاری و آثار برجای مانده از نفوذ سوسیالیسم، در جهت تثبیت منافع و جلوگیری از هر گونه فعالیت که تهدیدی علیه قدرت کمونیسم محسوب می‌شد، موفقیتی نسبی در مقابل نظام تزاریسم برقرار ساخت که چون قادر به حفظ و تداوم وضعیت ناشی از عملکرد خود نبود، پس از هفتاد و چهار سال (۱۹۹۱ - ۱۹۱۷ م.) فروپاشید و نظام اتحاد جماهیر شوروی نیز که بر مبنای رعایت حقوق کامل ملیتهای مختلف شکل گرفته بود به علت ناسازگاری و تضاد با قوانین موجود، زمینه‌های ناآرامی و عصیانی را در میان اقوام و ملیتها بوجود آورد که سرانجام در دوران گورباچف و نظریه‌های سیاسی و اقتصادی وی نظام را به نابودی کشانید و موقع را برای بروز و ظهور مجدد خاستگاههای ملیتها به صورت کشورهای تازه استقلال یافته فراهم آورد تا ملیتها به اصالت تاریخی گذشتهٔ خود بازگردند و زندگی نوینی را در ارتباط با همسایگان و احیای سنتها و پیوندهای دیرینهٔ تاریخی و اسلامی خویش از سر بگیرند.

در این راستا جای بسی خوشوقتی است کتاب روزنامهٔ سفر خوارزم که گوشه‌هایی از تاریخ روابط ایران با این نواحی را بر علاقه‌مندان معلوم و منکشف می‌گرداند به زیور طبع آراسته

گردیده است؛ و شایسته است از زحمات جناب آقای عباس ملکی معاونت آموزش و پژوهش وزارت امورخارجه، جناب آقای محمدحسن کاووسی عراقی سرپرست ادارهٔ انتشار اسناد و جناب آقای محمد نادرنصیری مقدم کارشناس ارشد ادارهٔ مزبور به مناسبت تهیه و تدوین کتاب مذکور تشکر نمایم.

علی‌اکبر ولایتی

وزیر امورخارجه

و رئیس شورایعالی نظارت بر

تدوین و نشر اسناد

مقدمه:

خوارزم که از نظر جغرافیایی منطقهٔ آمودریای سفلی و دلتای آن را شامل می‌شود، همان خطه‌ایست که در گذشته از آن به عنوان «شمالی‌ترین پایگاه تمدن»[1] نام برده می‌شد و امروزه قسمت عمدهٔ آن به صورت بیابانی غیر مسکونی است. این ناحیه به موجب تحقیق برخی از محققان، مهد قوم آریا بوده و سابقهٔ آن هر چند تا حدود زیادی ناشناخته باقی مانده لیکن این واقعیت تا اندازه‌ای مورد قبول واقع شده است که خوارزم حداقل برای مدتی هر چند کوتاه بخشی از امپراتوری کوشانیان بوده است[2].

دربارهٔ وجه تسمیهٔ این ناحیه به خوارزم نظرات مختلفی عنوان شده است؛ چنانکه برخی باالهام از شاهنامهٔ فردوسی سابقهٔ نام خوارزم را به زمان کیخسرو پسر سیاوش پسر کیکاووس که با جد خود افراسیاب دعوی خونخواهی پدرش

سیاوش را می‌کرد می‌رسانند[3] و عده‌ای دیگر کلمهٔ خوارزم را مشتق از دو واژهٔ «خوار» به معنی گوشت و «رزم» به مفهوم هیزم دانسته‌اند[4].

در یک بررسی تاریخی پیرامون خوارزم بنابر آنچه که در کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید آمده به نظر می‌رسد این ناحیه جزو قلمرو هخامنشیان محسوب می‌شده است. چنانکه «هرودوت»[5] نیز خوارزم را به همراه پارت، سغدیانا و آرئیا شانزدهمین ساتراپ قلمرو هخامنشی دانسته است[6].

هخامنشیان در قرن پنجم قبل از میلاد سرزمین خوارزم را از دست داده‌اند و از این تاریخ تا زمان اسکندر به گفتهٔ مستشرقان، خوارزمیان از ایرانیان پیروی نمی‌کردند و برای خود حکومت مستقلی داشتند.[7] با حملهٔ اسکندر به ایران و انقراض حکومت هخامنشی، سپاهیان مقدونی در پیشروی خود به سمت مشرق در ۳۲۸ ق.م به خوارزم رسیدند. در بهار این سال «فرسمن» پادشاه خوارزم برای انجام مذاکره به اردوگاه اسکندر رفته با او مذاکره می‌نماید.[8] پس از اسکندر تا قرن هشتم میلادی در خصوص تاریخ سیاسی خوارزم و فرمانروایان آن اطلاعات مختصری تنها از لابلای کتاب ابوریحان‌بیرونی به دست می‌آید. بر اساس مطالب بیرونی در آثارالباقیه ابتدای حکومت ایرانی در

خوارزم به سلسلهٔ «افریغیان» و حدود سال ۳۰۵ م. باز می‌گردد. بیرونی حتی نام بیست و دو تن از پادشاهان این سلسله راکه در خوارزم حکومت داشته‌اند تا زمان انقراض ایشان یعنی در سال ۳۸۵ هـ. ق / ۹۹۵ م. آورده است.[9]

با ظهور اسلام در عربستان و ورود آن به ایران و گسترش در نواحی شرقی این سرزمین، مسلمین در سالهای ۳۱ و ۶۱ هـ. ق دو مرتبه به خوارزم حمله نمودند لیکن در هیچیک از حملات موفق به فتح خوارزم نشدند تا اینکه در سال ۹۳ هـ. ق «قتیبة‌بن مسلم الباهلی» به این ناحیه حمله کرد و سرانجام با هدایایی که خوارزمشاه نزد قتیبه فرستاد خوارزم تحت استیلای دستگاه خلافت اموی درآمد.[10] شایان ذکر است صحت این روایت که بیرونی گفته است قتیبه تمام کسانی را که به خط و اخبار خوارزمی آشنا بوده‌اند، کشته است، بعید به نظر می‌آید.[11] چه، اکثر پژوهندگان بدین امر اذعان دارند که تمدن خوارزم بدون شک تحت حکومت فرمانروایان اسلام در مناطق مجاور توسعهٔ بیشتری پیدا کرد و .ر همان اوایل قرون سوم و چهارم هجری قمری برابر با نهم و دهم میلادی نه فقط بخارا و خیوه بلکه گرگان‌دژ (گرگانج یا اورگنج امروز) نیز به عنوان مراکز مهم علم و هنر مشهور بوده‌اند.[12]

بطور کلی در ابتدای دوران اسلامی ولایت خوارزم دارای دو شهر یا دو کُرسی مهم به نامهای «کاث» و «گرگانج» بود؛ تا اینکه در سال ۳۸۵ هـ. ق «ابوالعباس مأمون‌بن‌محمد» امیر گرگانج بر ابوعبدالله‌خوارزمشاه (از دودمان افریغیان) امیر کاث پیروز شد و سرزمین خوارزم را تحت حکومت واحد درآورده عنوان خوارزمشاه را به خاندان خود منتقل ساخت. بدین ترتیب در زمان سامانیان خوارزم ظاهراً تحت حکومت آنان بود ولی عملاً استقلال داشت. پس از مرگ مأمون‌بن محمد فرزندش علی حاکم آنجا شد و با محمودبن سبکتکین طرح دوستی ریخت. بعد از او نیز برادرش ابوالعباس مأمون با نظر موافق محمود غزنوی در خوارزم به حکومت پرداخت تا اینکه به سال ۴۰۷ هـ. ق کشته شد و اندکی بعد یعنی در ۴۰۸ هـ. ق سلطان محمود غزنوی با به حکومت رساندن «آلتونتاش» حاجب خود در خوارزم عملاً این منطقه را ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت و به حکومت خوارزمشاهیان (مأمونیان) پایان بخشید.[۱۳] بدین گونه ولایت خوارزم در زمان حکومت محمود و بعد از او مسعود یکسره جزو قلمرو ایران بود و مدت بیست سال بوسیلهٔ غلامان ترک دستگاه حکومت غزنوی اداره می‌شد.

با افول قدرت غزنویان در خراسان، خوارزم تحت حکومت

غلامان ترک به نیابت از سلاطین سلجوقی درآمد.[۱۴] در این دوره خوارزم هر چند از بزرگترین شهرهای مشرق بود، اما این افتخار برای سلاجقه دیری نپائید؛ چه، در اواخر سدهٔ پنجم هجری قمری با قدرت‌یابی «انوشتکین غرچه» ـ از غلامان ترک تحت امر سلاجقه ـ و تأسیس سلسلهٔ خوارزمشاهیان ناحیهٔ خوارزم تحت حکومت خاندان اخیر درآمد. خوارزمشاهیان در خوارزم قدرت یافتند و همچنان سیاست کشورگشایی را تا شمال باختری خوارزم و مرز اروپا ادامه دادند. در این عهد خوارزم کشوری مستقل و هستهٔ مرکزی دولتی مقتدر بود و وجود ادباء و علمایی مانند زمخشری، وطواط و امام‌فخررازی بدین ولایت اهمیتی خاص بخشید.

حملهٔ چنگیزخان مغول در ۶۱۸ هـ. ق / ۱۲۲۱ م. موجب انقراض سلسلهٔ خوارزمشاهیان و ویرانی گرگانج گردید. به دنبال این حمله خوارزم مدت ۱۴۰ سال جزو قلمرو «اردوی زرین»[۱۵] قرار گرفت در حالیکه فقط ناحیهٔ جنوبی آن با کاث و خیوه به خانات جغتای تعلق داشت.

کمی بعد از سال ۷۶۱ هـ. ق سلسله‌ای از خاندان قُنقُرات به نام سلسلهٔ صوفی در خوارزم به قدرت رسید. مؤسس این سلسله، حسین صوفی اگر چه کاث و خیوه را از خان جغتای

گرفت اما در نبرد قدرت میان وی و تیمورلنگ، خوارزم بوسیلهٔ تیمور فتح شد و اورگنج ویران گردید. (۷۹۰ هـ. ق / ۱۳۸۸ م.)

با ویرانی اورگنج توسط تیمور در دورهٔ جانشینان وی خیوه که شهری کوچک در ۴۰ کیلومتری غرب آمودریا از ولایت خوارزم بود، کُرسی خوارزم گردید و تدریجاً اسم آن بر تمام منطقهٔ خوارزم اطلاق شد. این شهر یعنی خیوه که در قدیم «خیوق» تلفظ می‌شد، احتمالاً از پیش از اسلام مسکون بوده است. «مقدسی» در کتاب «احسن‌التقاسیم فی‌معرفة الاقالیم» محل خیوه را در حاشیهٔ کویر کنار نهری که از سمت چپ جیحون جدا می‌شد، معین کرده است. وی گوید: «خیوه شهری وسیع است و مسجدی پررونق دارد.»[۱۶]

بدین ترتیب خیوه که در قرن هفتم هجری قمری بواسطهٔ آنکه محل تولد شیخ‌نجم‌الدین کبری[۱۷] بود شهرت داشت، در نیمهٔ دوم قرن دهم هجری قمری[۱۸] به عنوان خانات خیوه نام خود را به همهٔ سرزمین خوارزم داد. خانات خیوه عنوان مشهور دولتی بوده است که در دههٔ دوم قرن دهم هجری‌قمری در خوارزم تشکیل شد و تا اواخر قرن سیزدهم استقلال خود را حفظ کرد و سپس تحت الحمایهٔ روسیه‌تزاری شد. (۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۷۳ م.) نخستین سلسلهٔ خانهای خیوه معروف به سلسلهٔ عربشاهیه است

که در ۹۲۱ هـ. ق / ۱۵۱۵ م. به وسیلهٔ ایلبارس اول از خاندان شیبانی از اعقاب جوجی‌خان تأسیس گردید. خانهای این دودمان تا ۱۱۰۶ هـ. ق / ۱۶۹۴ م. فرمانروایی کردند.[۱۹]

پس از برافتادن سلسلهٔ عربشاهیه فرمانروایی واقعی خوارزم به دست ایناق یعنی بزرگ و سرکردهٔ خاندان قنقرات افتاد و اگر چه در ظاهر کسانی را از خاندان چنگیزیان به تخت خانی می‌نشانیدند لیکن فرمانروایی اینها - جز در موارد استثنایی - اسمی بیش نبود. لازم به ذکر است که روسها در این دوران با خیوه روابطی برقرار کردند و در ۱۱۳۰ هـ. ق / ۱۷۱۷ م. پطر کبیر که در صدد افتتاح روابط تجاری با هند از طریق توران برآمده بود، به خیوه لشکر فرستاد ولی کاری از پیش نبرد.[۲۰]

پس از به قدرت رسیدن نادرشاه در ایران، پادشاه قدرتمند افشار هر چند در ۱۱۵۳ هـ. ق خیوه را از ایلبارس ثانی گرفت ولی حاکمی که بر آنجا منصوب کرد دوامی نیافت. لذا بعد از چندی در نتیجهٔ تهاجمات و دستبردهای ترکمنهای یموت، خیوه ویران و تقریباً متروک شد؛ تا اینکه در سال ۱۱۸۴ هـ. ق / ۱۷۷۰ م. محمدامین، بزرگ خاندان قنقرات ترکمنها را مقهور و رونق شهر و خانات خیوه را تجدید کرد.

با روی کار آمدن سلسلهٔ قاجاریه در ایران در ایامی که دربار

فتحعلیشاه بازیچهٔ سیاستهای بین‌المللی ـ کشورهای روسیه، انگلستان و فرانسه ـ بود و شعله‌های نخستین‌دوره از جنگهای ایران و روس افروخته شده بود، در خوارزم «ایناق ایلتوزر» که از نوادگان محمدامین بود، خود را عنوان خان داد و بدین طریق سلسلهٔ ایناق‌ها راکه دومین سلسلهٔ خانهای خیوه است، تأسیس نمود. (۱۲۱۹ هـ.ق / ۱۸۰۴ م.) خانهای خیوه از این سلسله تا سال ۱۲۹۰ هـ.ق / ۱۸۷۳ م.که قلمرو آنان تحت الحمایهٔ روسیه شد و خانهای خیوه دست نشاندهٔ دولت اخیر شدند به قرار ذیل می‌باشند:[۲۱]

ایلتوزر خان (۱۲۲۱ ـ ۱۲۱۹ هـ.ق / ۱۸۰۶ ـ ۱۸۰۴ م.)

محمد رحیم خان (۱۲۴۱ ـ ۱۲۲۱ هـ.ق / ۱۸۲۵ ـ ۱۸۰۶ م.)

اللهقلی خان (۱۲۵۸ ـ ۱۲۴۱ هـ.ق / ۱۸۴۲ ـ ۱۸۲۵ م.)

رحیم‌قلی‌خان (۱۲۶۱ ـ ۱۲۵۸ هـ.ق / ۱۸۴۵ ـ ۱۸۴۲ م.)

ابوالغازی محمدامین(۱۲۷۱ـ۱۲۶۱ هـ.ق/۱۸۵۴ـ۱۸۴۵ م.)

عبدالله خان (۱۲۷۲ ـ ۱۲۷۱ هـ.ق / ۱۸۵۵ ـ ۱۸۵۴ م.)

قتلغ محمدخان (۱۲۷۲ هـ.ق / ۱۸۵۵ م.)

سید محمدخان (۱۲۸۲ ـ ۱۲۷۲ هـ.ق / ۱۸۶۵ ـ ۱۸۵۵ م.)

سیدمحمد رحیم‌خان(۱۲۹۰ـ۱۲۸۲ هـ.ق/۱۸۷۳ـ۱۸۶۵ م.)

در دورهٔ سومین خان از خانات مزبور، خیوه به منتهای

وسعت خود رسید؛ در همین دوره شهر اورگنج قدیم ترمیم شد و جالب ترآنکه حوادث‌کتاب حاضر یعنی وقایع روزنامه‌سفر خوارزم در زمان همین شخص یعنی اللهقلی خان به وقوع پیوسته است. فی‌الواقع اللهقلی‌خان که تقریباً در اواخر حکومت فتحعلیشاه به منصب خانی خیوه رسیده بود، در نخستین اقدام خویش در بدو جلوس به قصد تسخیر خراسان و مشهد مقدس لشکر کشید اما در نبردی که با حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنه صورت گرفت، لشکریان ایرانی به پیروزی رسیدند و شاید خبر این فتح از نخستین اخباری باشد که در نوروز ۱۲۴۱ هـ.ق به دربار فتحعلیشاه قاجار رسیده است.

اللهقلی‌خان در تعقیب سیاست خصومت‌آمیز خود نسبت به ایران در سال ۱۲۴۲ هـ.ق نیز به اغوای محمدخان والی به جام لشکر کشید و آنجا را غارت کرد لیکن بر اثر ترس از مصاف با سپاهیان شجاع‌السلطنه به سرخس بازگشت. خان خیوه باردیگر در ۱۲۴۶ هـ.ق به تحریک صید محمدخان جلایرکلاتی که پیوسته در حدود خراسان تاخت و تاز می‌کرد از خوارزم قصد تسخیر خراسان راکرد اما در مقابل احمدعلی میرزای‌والی کاری از پیش نبرد و ناچار به خاک خود مراجعت کرد.[۲۲]

فروش اسرای ازبک از سوی دربار ایران به خان خیوه از دیگر

مسائلی است که در منابع پیرامون روابط ایران و خوارزم در دورهٔ فتحعلیشاه و اللهقلی‌خان بدان اشاره شده است. چنانکه در مرآة‌البلدان ذیل وقایع سال ۱۲۴۸ ه.ق آمده است: «... در این سال به دارالخلافه خبر رسید که حضرت نایب‌السلطنه پنج هزار نفر اسیری(را) که از سرخس گرفته بودند به توسط و شفاعت اللهقلی‌خان خوارزمی پنجاه هزار تومان گرفته و شرایط چند نیز که همه مبنی بر درست رفتاری و عدم شرارت و خسارت تراکمه بوده در ضمن مشروط و بدیشان رد فرموده است».[۲۳]

با جلوس محمدشاه قاجار به تخت سلطنت ایران آتانیاز (عطانیاز) محرم فرستادهٔ خان خیوه (اللهقلی‌خان) با هدایایی از قبیل چهل رأس اسب ترکمانی بسیار خوب برای تهنیت جلوس به دربار قاجار آمد و این آغاز روابط ایران و خوارزم درعهد سومین پادشاه قجر است. سه سال بعد یعنی در ۱۲۵۳ ه.ق اللهقلی‌خان برای چندمین بار به منظور غارت و به دست آوردن اسیر به نواحی شمال‌شرقی ایران لشکر کشید که ثمری در پی نداشت. علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه در اکسیرالتواریخ پیرامون این حادثه چنین می‌نویسد: «... چون الله‌قلی توره والی خوارزم جمعی از فرقهٔ کوکلان (گوکلان) مقیم گرگان را کوچانیده با جماعت کوکلانیه (گوکلانیه) سکنهٔ قاری قلعه به اتک برده،

اراده‌اش اینکه به خوارزمشان کوچاند، جناب آصف‌الدوله پس از استماع، گروهی انبوه از سواران طایفهٔ شادلو را به امارت نجف ـ قلی‌خان به تعاقب ایشان مأمور کرد؛ پس از وصول مأمورین آنها خود را به قلعهٔ مهیین کشیده متحصن و بالاخره کار به پیکار و کارزار کشید و نایرهٔ جدال اشتعال پذیرفت، خصم منهزم گردیده سرو اسیر بسیار مر سپاه نصرت شعار را دچار گشته موازی یک هزار و پانصد خانوار از طایفهٔ مزبوره را با اموال و حشم از آنجا کوچانیده وارد بجنورد ساخته مراتب ماوقع را معروض پیشگاه فلک‌خدم آوردند و آصف‌الدوله نیز از تعاقب به شرف خاکبوسی مشرف شد.»[۲۴]

در ادامهٔ روابط ایران و خوارزم در عهد محمدشاه بنابر آنچه که در منابع آمده است پس از واقعهٔ هرات و بازگشت محمدشاه از پشت دروازه‌های این شهر[۲۵] در ۱۲۵۵ ه.ق میرزارضا میزان‌آقاسی مهندس باشی با تحف‌لایقه به سفارت نزد اللهقلی‌خان توره‌ای والی خوارزم مأمور گردید.[۲۶] وی یکسال بعد یعنی در ۱۲۵۶ ه.ق با مراسلهٔ خان خیوه به همراه یکی از بزرگان ازبک و تحف نمایان به دربار قاجار بازگشت.[۲۷] در این که میرزارضا چه مأموریتی بر عهده داشته اطلاع کاملی به دست نیامد لیکن می‌توان گمان کرد که این سفارت علاوه بر هدف

تشیید روابط صمیمانه و جلوگیری از شرارت ازبکان در سرحدات شمال‌شرقی ممالک محروسه و احیاناً آزاد سازی اسرای ایرانی، منظور دیگری نیز داشته و آن اطلاع از روابط خوارزم با روسیه بوده است. چه، درست در همین سالها یعنی در ۵۶ ـ ۱۲۵۵ هـ.ق / ۴۰ ـ ۱۸۳۹ م. خان خیوه پس از جنگ با سپاهیان روسی علیرغم آنکه پیمانی بین خانات خیوه و انگلستان منعقد بود، به اطاعت روسیه درآمد[۲۸] و پرواضح است که اطلاع از وضعیت جدید خوارزم و میزان اطاعت خان این ناحیه از دولت روسیه برای دربار ایران بی‌اهمیت نبوده است.

در سال ۱۲۵۷ هـ.ق حادثه‌ای تازه در زمینهٔ روابط ایران و خوارزم به وقوع پیوست. این واقعه که به نوعی داستان تکراری حملهٔ ازبکان به خراسان بود، موجب به اسارت درآمدن محمدولی‌خان برادرزادهٔ اللهیارخان آصف‌الدوله حاکم خراسان و تعداد کثیری از زوار امام رضا(ع) گردید و همین امر باعث شد تا دربار قاجار فردی به نام محمدعلی‌خان غفور را به سفارت نزد اللهقلی‌خان ازبک اعزام نماید تا از خان خیوه آزادی اسراء بویژه محمدولی‌خان را درخواست نماید. اعتضادالسلطنه شرح مبسوط حادثه مزبور را ذیل وقایع سال ۱۲۵۷ هـ.ق چنین می‌نویسد: «... و در این اوان قریب به شش هزار کس زوار به عزم زیارت روضهٔ متبرکهٔ سلطان علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌وعلی آبائه

الاف التحیة والثناء عازم بودند و هشتصد سوار از حرامزادگان ازبک[۲۹] مروزی قریب به ارض اقدس رضوی بر سر آن مردمان فقیر از برنا و پیر تاخته رایت قتل و غارت افراخته، بعضی از ایشان را به قید ذلت کشیده عازم مرو گردیده، در بین راه با محمدولی‌خان بن فتح علی‌خان برادرزادهٔ آصف‌الدوله که با ده نفر سوار به صید و شکار مشغول بود دچار گشته بعد از اندک گیرودار محمدولی‌خان گرفتار شد و آنها روی به راه نهادند و جناب آصف‌الدوله پس از استماع این سخن با لشکری آراسته به سمت اُبه و اویماقات تراکمه نهضت نمود و ایشان را گوشمالی بلیغ داده اکثر از اسراء را پس گرفته چون علت غایی آن سفر استخلاص محمدولی‌خان منظور نظر بود و به صدق پیوست که آن بدنهادان محمدولی‌خان را در کمال عزت به مرو برده‌اند، آصف‌الدوله را سرو امید از پا فتاد با نصرت تمام و بی‌نیل مرام روی به مشهد مقدس نهاد و کماهی امور را به دربار معدلت مدار مسطور داشت و حسب الحکم شاهنشاهی محمد علی‌خان غفور به پیش الله‌قلی‌توره والی خوارزم مأمور شد که اگر ایلغاری چنین حسب‌الحکم وی بود اعلام جنگ داده شود والاّ محمد ولی‌خان را پس‌گرفته آن بی‌ادبان را تأدیب‌وتعذیب کند.»[۳۰]

محمدعلی‌خان غفور تقریباً مدت یکسال در دربار خان خیوه که از او غالباً با عنوان خان حضرت در سفرنامهٔ خود یاد کرده

است، اقامت داشت و پس از چندین جلسه مذاکره نهایتاً بدون نتیجه از نزد خان خیوه به ایران بازگشت؛ اما بنابر آنچه که در کتاب تاریخ منتظم ناصری آمده است مدتی بعد سرانجام «اللهقلی‌خان خوارزمی محمدولی‌خان را با اعزاز فراوان به آستان همایون فرستاد و از خطر لشکرکشی به خوارزم آسوده شد.»[۳۱] این واقعه شاید آخرین حادثه از روابط ایران و خوارزم در عهد محمدشاه قاجار و اللهقلی‌خان باشد؛ چه، یکسال بعد یعنی در ۱۲۵۸ ه.ق اللهقلی‌خان چشم از جهان فروبست و فرزندش رحیم‌قلی‌خان به منصب خانی رسید؛ وی نیز پس از سه سال درگذشت و این مقام را به ابوالغازی محمدامین واگذارد؛ در سومین سال از حکومت این خان یعنی در ۱۲۶۴ ه.ق محمدشاه قاجار دارفانی را وداع گفت و به جای وی ناصرالدین میرزا ولیعهد با عنوان ناصرالدین شاه به تخت سلطنت نشست که پرداختن به روابط ایران و خوارزم در دورهٔ این پادشاه خود فرصت دیگری را می‌طلبد و در ذیل تنها به معرفی نسخهٔ خطی سفرنامهٔ خوارزم اکتفا می‌گردد.

نسخهٔ خطی روزنامهٔ سفر خوارزم:

کتاب‌خطی روزنامهٔ‌سفرخوارزم‌تألیف محمدعلی‌خان غفور به‌شمارهٔ ۶ در مجموعهٔ سفرنامه‌های بایگانی‌اسنادوزارت

امورخارجه مضبوط است. این نسخه با جلد تیماج به رنگ سرمه‌ای به قطع ۱۶/۵×۲۱ سانتیمتر دارای ۲۱ برگ کاغذ ترمه با خط شکسته نستعلیق خوش مرکب مشکی می‌باشد. نویسندهٔ این سفرنامه در فهرست اسناد و نسخ خطی وزارت امورخارجه که در سال ۱۳۵۴ ه.ش به چاپ رسیده شناسایی نشده و تنها بعد از تحقیقاتی که صورت گرفت مشخص شد که این سفرنامه متعلق به محمدعلی‌خان غفور می‌باشد.کتاب روزنامهٔ سفر خوارزم بنابرآنچه که در نخستین برگ آن نوشته شده در «نهم جمادی‌الاولی ۱۳۳۰ حسب‌الامر وزارت جلیلهٔ دربار اعظم از کتابخانهٔ اندرون به اطاق اسناد دولتی نقل» شده است؛ گفتنی آنکه روی همین برگ عبارت ثبت شد به همراه مهر اعتمادالسلطنه نیز موجود می‌باشد.

درزمینهٔ‌اهمیت‌روزنامهٔ‌سفرخوارزم‌باید گفت محمدعلی‌خان غفور سفرنامه را با خروج از تهران آغاز کرده و کلیهٔ منازل سرراه را با ذکر مسافت و حد فاصل بین هر یک معرفی نموده است. لذا سفرنامه از نظر اطلاع و شناسایی نواحی مسیر تهران ـ خیوه و بررسی جغرافیای تاریخی منطقه بسیار جالب و خواندنی است. مؤلف حتی از منازل و قصبه‌هایی نام برده که امروزه نام آنها بر روی نقشه‌های جغرافیایی به چشم نمی‌خورد. ویژگی دیگر روزنامهٔ‌سفرخوارزم توضیحاتی است که محمدعلی‌خان‌گه‌گاه‌در

خصوص ناحیه‌ای عنوان می‌دارد. از دیگر مزایای کتاب روزنامهٔ سفر خوارزم که می توان آن را مهمترین مزیت به حساب آورد، قدمت آن است. به‌عبارت دیگر کتاب روزنامهٔ سفر خوارزم محمدعلی خان غفور شاید قدیمی‌ترین کتاب فارسی در میان سفرنامه‌های خوارزم در عصر قاجار باشد که مسائلی از اوضاع سیاسی اجتماعی ایران و خوارزم در عهد محمدشاه را بیان می‌کند.

در ارائه کتاب به شکل حاضر، پس از استنساخ به علت آنکه نسخه‌ای برای مقابله وجود نداشت، کلیهٔ موارد تصحیحی به صورت قیاسی و با آوردن میان علامت پرانتز( ) صورت گرفت. توضیحاتی نیز که برای مطالعهٔ متن ضروری به نظر می‌رسید با آوردن شماره در متن، در انتهای روزنامهٔ سفر خوارزم عنوان گردید. در پایان، متن کامل روزنامهٔ سفر خوارزم به شکل افست از روی نسخهٔ دست نویس ارائه شد که امید است که روزنامهٔ سفرخوارزم که شاید بتوان آن را قدیمی‌ترین روزنامهٔ سفر خوارزم به زبان فارسی در عصر قاجار دانست مورد پسند استفادهٔ پژوهشگران و صاحب نظران در عرصهٔ تاریخ قرار گیرد.

محمد حسن کاووسی عراقی

و

محمد نادر نصیری مقدم

یادداشتها:

۱. این اصطلاح بر گرفته از کتاب باستان شناسی در آسیای مرکزی تألیف گرگوار فرامکین است که برای اطلاع بیشتر نظر خوانندگان محترم بدان جلب می‌گردد: (ر ک گرگوار فرامکین: باستان شناسی در آسیای مرکزی، ترجمهٔ صادق ملک‌شهمیرزادی. تهران: وزارت امورخارجه. ۱۳۷۲. ص ۱۳۷)

۲. باستان شناسی در آسیای مرکزی، ص ۱۳۸ - ۱۳۷

۳. فردوسی: شاهنامه، چاپ اول. شوروی. ۱۹۶۶ م. ج ۵. ص ۲۷۳

4. The Encyclopaedia of Islam. New Edition. Leiden. Brill. 1986. V:5.P.1061

5. Herodotus

6. The Encyclopaedia of Islam.V:5.P.1061

۷. احمد رنجبر: خراسان بزرگ. تهران: امیرکبیر ۱۳۶۳. ص ۱۲۹ به نقل از تاریخ باستانی ایران تألیف دیاکونوف.

8. The Encyclopaedia of Islam.V:5 P.1061

۹. ابوریحان بیرونی: آثارالباقیه. چاپ اول. بغداد. ۱۹۲۳ م. ص ۲۵

۱۰. علی‌بن محمدابن‌الاثیر: الکامل فی‌التاریخ، چاپ اول. بیروت. ۱۳۸۵ هـ. ق. ج ۴: ص ۵۷۰

۱۱. دایرةالمعارف فارسی. به سرپرستی غلامحسین مصاحب. تهران. فرانکلین. ۱۳۴۵. ج ۱: ص ۹۱۹

۱۲. باستان شناسی در آسیای مرکزی، ص ۱۳۸

۱۳. گفتنی است در این دوره خوارزم رونق دوباره گرفت و دانشمندان بزرگی همچون ابوریحان بیرونی و ابن‌سینا در اورگنج به منصهٔ ظهور رسیدند.

14. The Encyclopaedia of Islam. V: 5 P. 1064

۱۵. اردوی زرین یا به ترکی «آلتون اردو» عنوان دسته‌ای از قوم مغول است که در ۷ ـ ۱۲۳۶ م. به سرکردگی باتوخان در ناحیهٔ ولگای سفلی مستقر شدند و مملکتی به نام اردوی زرین تأسیس کردند که تا سال ۱۵۰۲ م. تحت فرمانروایی اعقاب باتو بود. نام اردوی زرین را روسها ـ ظاهراً به سبب شکوه و جلال

خیمه‌های باتو یاقبه‌های طلایی آنها ـ به این مملکت دادند و آن در مآخذ شرقی دشت قبچاق خوانده شده و «آلتون اردو» ترجمهٔ ترکی متأخر است. از ممالکی که باتو تصرف کرد روسیه تا دو قرن و نیم، قفقاز تا حدود ۱۲۶۰ م. و نواحی دانوب و بلغارستان تا ۱۳۱۰ م. تحت حکومت اردوی زرین بود ولی استیلای اوبرگالیسی، موراوی، سیلزی و مجارستان در ۱۲۴۱ م. دوامی نیافت. (به نقل از دایرةالمعارف فارسی، ج ۱: ص ۹۲).

۱۶. لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمهٔ محمود عرفان. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۴، ص ۴۷۸ به نقل از احسن‌التقاسیم فی‌معرفة الاقالیم نوشتهٔ محمدبن‌احمد مقدسی.

۱۷. احمدبن عمربن محمد خوفی خوارزمی مکنی به ابوالجناب و ملقب به نجم‌الدین وطامةالکبری و معروف به شیخ نجم‌الدین کبری مؤسس سلسلهٔ کبرویه، از مشاهیر عرفا و اکابر صوفیان قرن ششم و هفتم است. او را والی تراش گفته‌اند زیرا در مدت عمر دوازده کس را به مریدی قبول کرد که تماماً از مشایخ و اولیاء شدند. وی در حملهٔ مغول در خوارزم به قتل رسید. (۶۱۸ هـ. ق) مزارش ناپیداست. از تألیفات اوست: رسالةالخائف الهائم عن لومةاللائم. فوائح‌الجمال و

فواتح‌الجلال به فارسی. رباعیاتی چند هم بدو منسوب است. (ر.ک محمد معین: فرهنگ فارسی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. ج ۶: ص ۲۱۱۰)

۱۸. گفتنی است در ۹۱۱ هـ.ق / ۱۵۰۵ م. خوارزم بوسیلهٔ رئیس مملکت اوزبک (شیبانی) که در ماوراءالنهر بود اداره می‌شد ولی در سال ۹۱۶ هـ.ق یعنی همزمان با حکومت شاه‌اسماعیل صفوی در ایران برای مدت کوتاهی خوارزم ضمیمهٔ ایران شد. (ر.ک خراسان بزرگ. ص ۱۳۳)

۱۹. در زمان خانی عرب‌محمد اول (۱۰۳۲ - ۱۰۱۱ هـ.ق / ۱۶۲۳ - ۱۶۰۲ م.) پایتخت خانات خیوه از اورگنج به شهر خیوه منتقل گردید. (ر.ک دایرةالمعارف فارسی، ج ۱: ص ۹۳۱)

۲۰. دایرةالمعارف فارسی، ج ۱: ص ۹۳۱

۲۱. استانلی لین‌پول: تاریخ طبقات سلاطین اسلام. ترجمهٔ عباس اقبال. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۳. ص ۲۵۱ - ۲۴۹

۲۲. اعتمادالسلطنه: مرآة‌البلدان، به کوشش عبدالحسین‌نوایی و میرهاشم محدث. تهران. دانشگاه. ۱۳۶۹. ج ۱: ص ۸۹۳

۲۳. همان اثر، ج ۱: ص ۹۰۲

۲۴. علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه: اکسیر التواریخ. به اهتمام

جمشید کیان‌فر. تهران. ویسمن. ۱۳۷۰. ص ۴۵۰

۲۵. در خصوص اسناد وزارت خارجه پیرامون هرات رجوع شود به: اسنادی از اوایل اختلاف ایران و انگلستان بر سر مسئله هرات، مقالهٔ محمدنادر نصیری‌مقدم‌درمجلهٔ سیاست خارجی، سال ششم، بهار ۱۳۷۱ ص ۲۲۳ - ۱۹۱

۲۶. اکسیرالتواریخ، ص ۵۱۱

۲۷. همان اثر، ص ۵۱۶

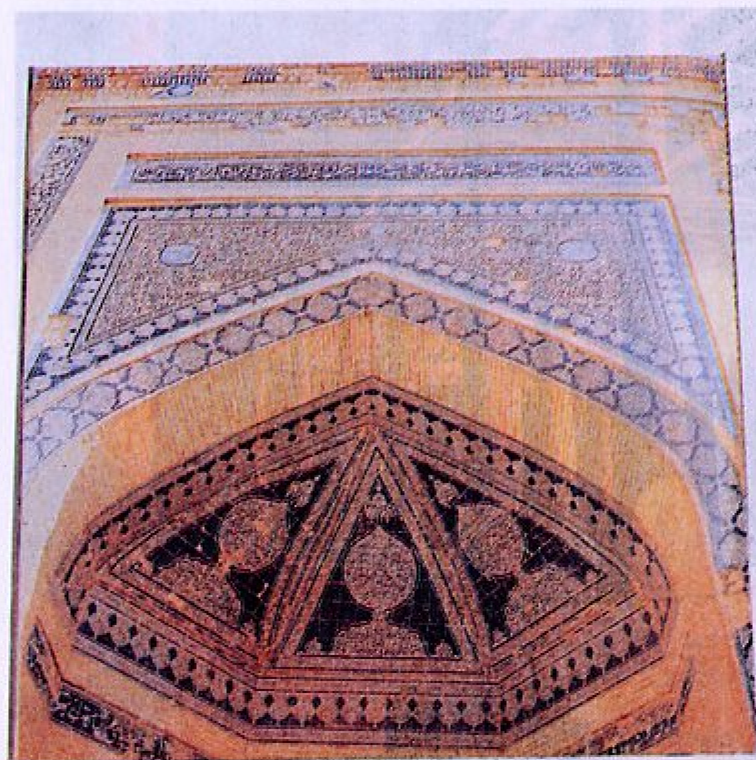
۲۸. دایرةالمعارف فارسی، ج ۱: ص ۹۳۱

۲۹. اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم ناصری نیز تعداد ازبکان را به همین میزان ذکر کرده‌است. (ر.ک اعتمادالسلطنه: تاریخ منتظم ناصری. به تصحیح محمداسماعیل رضوانی. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۷. ج ۳: ص ۱۶۵۶)

۳۰. اکسیر التواریخ، ص ۵۲۵ - ۵۲۴

۳۱. تاریخ منتظم ناصری، ج ۳: ص ۱۶۵۷

«تصویری از مسجد جمعه در خیوه»



«سردر ورودی مدرسهٔ الله‌قلی‌خان در خوارزم ساخته شده به سال ۱۲۵۰ هـ ق»

HISTORY OF KHAWARIZM

«نمودار سالشمار تاریخ خوارزم»

روزنامهٔ سفر خوارزم

به تاریخ ۲۷ شهر ذیحجةالحرام از دارالخلافهٔ طهران به اتفاق طامسن[۱] صاحب انگلیس فرستادهٔ وزیر مختار دولت بهیهٔ انگلیس و بیکه‌وردی، فرستادهٔ خان خیوق[۲] و یک نفر غلام چاپار فرستادهٔ وزیر مختار دولت بهیه روسیه، حسب الحکم پادشاه اسلام پناه روح‌العالمینی فداه به سفارت خوارزم روانه گردیدیم. که انشاءالله تعالی اگر خداوند مقدّر کرده باشد اسرای ایران را مرخص نمائیم. لازم است که وقایع عرض راه و منازل را ثبتی برداشته به نظر اولیای دولت قاهره برساند.

تفصیل منازل عرض راه

دارالخلافه الی پلشت[۳]	فرسخ ۶
پلشت الی ایوان کیف[۴] (ایوانکی)	فرسخ ۶
ایوان کیف الی قشلاق خار[۵]	فرسخ ۶
قشلاق الی پاده[۶]	فرسخ ۴
پاده الی لاسگرد[۷]	فرسخ ۸

لاسگرد الی سمنان فرسخ ۶

دارالخلافه الی سمنان، فرسخ ۳۶

سمنان الی آهوان[8] فرسخ ۶

آهوان الی دولت‌آباد[9] فرسخ ۸

دولت‌آباد الی دامقان(دامغان) فرسخ ۳

دامقان الی ده‌ملا[10] فرسخ ۶

ده‌ملا الی شاهرود فرسخ ۶

شاهرود الی میامین[11] فرسخ ۹

میامین الی میان دشت[12] فرسخ ۶

میان دشت الی عباس‌آباد[13] فرسخ ۵

عباس‌آباد الی مزینان[14] فرسخ ۷

مزینان الی مهر[15] فرسخ ۵

مهر الی سبزوار فرسخ ۷

دارالخلافه الی سبزوار، ۱۰۴ فرسخ

سبزوار الی زعفرانی[16] فرسخ ۶

زعفرانی الی دستجرد[17] فرسخ ۵

دستجرد الی نیشابور فرسخ ۶

نیشابور الی قدمگاه[18] فرسخ ۴

قدمگاه الی شریف‌آباد[19] فرسخ ۷

شریف‌آباد الی ارض اقدس فرسخ ۵

دارالخلافه الی ارض‌اقدس، ۱۳۷ فرسخ

ارض اقدس الی قورقون[20] فرسخ ۴

قورقون الی چهارگنبد[21]، کنارقره‌سو است. فرسخ ۴

چهارگنبد الی مزدوران[22] فرسخ ۴

سرحد خراسان است قاری (غاری) دارد، در آن میان، آب و علف بسیار دارد. آخر قار (غار) راکسی ندیده است. مکرر رفته‌اند به آخر قار (غار) نرسیده‌اند. الله‌یعلم

مزدوران الی شورلق[23] فرسخ ۵

شورلق الی الق‌بابا فرسخ ۶

پیر جماعت ترکمانیه می‌باشد و مرحوم نایب‌السلطنه جنت مکان توپی بر سر در آنجا زده‌اند و خراب کرده‌اند، هر وقت بر آن موضع نگاه

می‌کنند میگویند اینجا را مرحوم نایب‌السلطنه جنت مکان به ضرب توپ خراب کرده است.

القبابا الی قوچی[۲۴] فرسخ ۴

سرخس حساب می‌شود، خواجم شکورخان‌تکّه در آنجا می‌باشد. در آن حول (و) حوش بیابان مجموع اُبهای[۲۵] تکّه از ایل خواجم شکورخان است.

از قوچی الی حوض خان[۲۶] فرسخ ۷

حوض‌خان الی حوض‌گله فرسخ ۷

مجموع بیابان غیر ذی زرع و کویر است به اصطلاح جماعت ترکمانیه قم میگویند.

حوض گله الی مرو[۲۷] فرسخ ۸

ارض اقدس الی مرو، ۴۹ فرسخ

ریش سفید مرو، نیازمحمدبای عموی مهتر است و از مرو الی کنار

شهر مرو قدیم که الان خراب است یک فرسخ است و الحال خان حضرت بنا دارد که شهر مرو قدیم را آباد نماید و توره‌خان ولد خود را در آنجا بگذارد. بقدر یک میدان فاصله از کنار شهر مرو قدیم، گنبد سلطان‌سنجرماضی است. جماعت ترکمانیه، بسیار حرمت می‌کنند. قدری از آن فاصله مقبرهٔ خواجه یوسف همدانی[۲۸] می‌باشد که با سلطان سنجر معاصر بوده است. ترکمانیه بسیار اعتماد دارند. نذر و نیاز بسیار می‌آورند و بسیار حرمت او را دارند.

و بنای شهر مرو جدید از این قرار است که دور شهر را دو خندق حفر کرده‌اند متصل به یکدیگر عرض هر کدام تخمیناً پنج شش زرع می‌شود و خندقها را آب انداخته‌اند و یکطرف او را (آنرا) بندی ساخته‌اند، که آمد و شد می‌شود و در آن میان آلاچیق زده‌اند و نشسته‌اند و نیاز محمدبای چهار دیواری کشیده است. در آن میان آلاچیق زده است، عمارت در آنجا نیست و قلعه و بارو ندارد و آب (و) هوای بسیار خوبی دارد.

مرو الی چرشلی قلعه[۲۹]، خراب و بی‌آبست. فرسخ ۴

چرشلی قلعه الی یکه‌پر فرسخ ۶

چاهی دارد در عرض راه و دو قلعهٔ خرابه دارد یکی راکبش‌کوچک و یکی را کبش‌بزرگ گویند. سابق که شهر مرو آباد بوده است آن دو قلعه قراولخانه بوده است. در عرض راه حوضی بود از آب باران پرشده بود و

حوالی آنجا اُبه ترکمان بسیار بود. گوسفندی جهت ما تعارف آوردند گوسفند را به آنها بخشیدیم و یک تومان هم به آنها تعارف کردیم.

یکه‌پر الی یانداقلی فرسخ ۷

در عرض راه دو سه چاه بود آب نداشت. از آنجا آمدیم سرچاهی که آب شور داشت و بسیار متعفن، مالها را در آنجا آب دادیم و سه فرسنگ بالاتر منزل کردیم. دوردی‌بیک فرستادهٔ خان خیوق را ضرب زدم، چرا شب راه می‌افتی ما را خبر نمی‌کنی از دارالخلافه الی ارض‌اقدس میهمان قبلهٔ عالم و عالمیان روح العالمینی فداه بودی، ما ترا با حرمت آوردیم، حیف از آن مرحمت‌ها که اولیای دولت علیه ایران به تو کردند.

یانداقلی الی ستلندی فرسخ ۶

چاهی است از آنجا آب برداشتیم و رفتیم، شب را در آنجا نماندیم.

ستلندی الی ایری فرسخ ۳

شب را در سر این چاه توقف کردیم آب ندارد.

ایری الی تخت‌سلیمان[۳۰] فرسخ ۸

مجموع قم است که به اصطلاح ترکمانیه زمین ریگزار غیر ذی‌زرع را میگویند، در میان ریگزار جایی دارد که ریگ را از دست عقب میریزی آب بیرون می‌آید. اسبها را در آنجا آب داده از زمین ربگزار بیرون رفته در بیابان منزل کردیم.

تخت سلیمان الی جگربند[۳۱] فرسخ ۸

کنار رود جیحون است. در عرض راه دوردی‌بیک فرستادهٔ خان خیوق قدری از جناب حاجی، گزاف حرف‌زد. بنده با او دعوا کردم که ای مردکه تو سگ کیستی که توانی نسبت به جناب حاجی بی‌ادبانه حرف بزنی ای مردکه خر نفست بگیرد.

طامسن صاحب به او گفت: «ماها با دولت علیه ایران دوست هستیم خوش ندارم کسی اسم جناب حاجی را سبک ببرد.»

جگربند الی دهن‌شیر فرسخ ۶

کنار رود جیحون است.

دهن‌شیر الی کوکرچین فرسخ ۶

دو فرسنگ بالاتر قلعه خرابه(ای) هست و میدان وسیعی دارد. او را

(آنرا) احمد میدان می‌گویند. سه فرسخ بالاتر جائی است آت‌خور می‌گویند.

کوکرچین الی باباسلیم — فرسخ ۸

تپه(ای) در آنجا هست اقربا می‌گویند. آنطرف جیحون قلعهٔ خرابی دارد، اشک قلعه گویند.

باباسلیم الی شترگردن — فرسخ ۸

اول دهات خیوق است. پنج شش نفر زارع در آنجا دارد هیچ خوراکی بهم نمی‌رسد. در عرض راه تپه‌تپه از سنگ‌ریزه بسیار است. اعتقاد جماعت ترکمانیه این است که حضرت اسدالله الغالب علی‌ابن‌ابوطالب(ع) در آنجاتشریف آوردند و مشغول نماز شدند. به زارعها فرمودند که قدری جو در توبرهٔ دُلدُل بریزند. بعد از فراغ از نماز دیدند که درتوبره سنگ ریزه ریخته‌اند. حضرت دعا فرمودند که خرمنهای زراعت آنها سنگ شد و می‌گویند این تپه‌های ریگ خرمن زراعت است.

شترگردن الی پی‌نک — فرسخ ۲

مزرعهٔ بزرگی می‌باشد. مجموع باغ و زراعت است و آب فراوان دارد. به قدر یک فرسخ طول او (آن) می‌شود.

پی‌نک الی هزاراسب[۳۲] — فرسخ ۱

خانهٔ ایناق برادر خان‌حضرت در آنجا می‌باشد. مجموع زراعت است. باغ آب این دهات مجموع از نهر جیحون است. نهرهای بزرگ برداشته‌اند و زراعت می‌نمایند. در عرض راه که به هزار اسب میرفتم اسیری به من برخورد، گفت: «حیف که شماها نزد این سگ میروید. زور و شمشیر می‌خواهد.» پیره مردی بود از اهل خراسان، مذکور نمود: «بیست سال است اسیر شده‌ام. کسی پیدا نشد که داد اسراء را از این ظالمان بگیرد. می‌ترسم بمیرم و این آرزو را بگور ببرم.»گفتم:«ای پیره‌مرددعاکن خداوند عالم تیغ پادشاه اسلام پناه محمدشاه را برّا گرداند. شماها را مجموع مرخص‌خواهند فرمود.» و آنها دعا میکردند که خداوند عالم تیغ پادشاه اسلام را برّا کنند.

هزاراسب الی بشارق[۳۳] — فرسخ ۳

مجموع زراعت است و باغ. در عرض راه سواری نزد ما آمد که خان حضرت از شهر بیرون آمده به هزاراسب فاتحه خوانی برادرش میرود. به

دوردی‌بیک گفت: «خان حضرت فرمودند که سفرا را امشب ببر به مزرعه خودت فردا صبح ما در فلان‌ده هستیم سفرا را بیاور که ایشان را ملاقات کنم.» شب را در خانهٔ دوردی‌بیک ماندیم یک ساعت به غروب مانده سواری آمد که خان حضرت شما را خواسته است. غروب آفتاب سوار شده به اردوی خان رفتیم. عطانیاز محرم[۳۴] را به احضار ما فرستادند. مذکور نمود که با هم به حضور خواهید آمد یا یک یک؟ بنده گفتم: «چون انگلیس مهمان ماست اول او به حضور برود.» اول انگلیس را برد. بعد از او بنده را برد. رفتیم خدمت خان حضرت. نامهٔ همیون(همایون) را بر روی دست گرفتم و سلام کردم و مهتر و توره‌خان و عطانیاز در خدمت اوبودند. و این مضمون را اداکردم: «بونامه عنبر شمیمهٔ پادشاه جم‌جاه ظل‌الله انجم سپاه آسمان جاه اسلام پناه السلطان ابن‌السلطان والخاقان‌ابن‌الخاقان محمد شاه غازی خان حضرتین حضورینه کندریدلر.»

میرزائی دارد که نام او میرزا نظر است از مردم ساوجبلاغ مکری[۳۵] است. آمد نامه را از دست من بگیرد، ندادم خود به خان حضرت دادم دو دسته نامه راگرفت، در پیش روی خود گذارد. احوال شاه را پرسید. گفتم: « لله‌الحمد مزاج مبارکش صحیح است.» پرسید: «شما که آمدید شهنشاه عالم پناه در کجا بودند؟» عرض کردم: «دارالخلافه بودند.» گفت: «زبانی چه‌فرمودند؟» عرض‌کردم:«اول‌سلامتی خان‌حضرت، دویم دولتخواهی دولتین، که دو دولت همیشه‌دوست‌و یکدل باشند، چنانچه قلب پادشاه

اسلام پناه نسبت به خان حضرت صاف و پاک است. باید که قلب خان حضرت به همین طریق صاف باشد. چون مجلس اول است و شب هم گذشته است، ان‌شاءالله بعد ازین صحبت دولتی را عرض خواهم کرد و خان حضرت هم نوشتجات را ملاحظه بفرمایند.» بعد از آن گفت: «چون زحمت راه بسیار کشیده‌اید، بروید منزل تا از هزاراسب که مراجعت کردیم شما را خواهیم خواست و گفتگو خواهیم کرد.»

و طامسن صاحب قدری اجناس به جهت خان‌حضرت پیشکش برده بود گذرانید. از قبیل عینک و طپانچه و ساعت (که) وزیر مختار فرستاده بود. (طامسن پاره(ای) تعارفات از قبیل ساعت، طپانچه، ماهوت از برای نیازمحمدبای حاکم مرو و مهتر که وزیر خان‌حضرت است به همین دستور فرستاده بود. والسلام)*[۱]. آمدیم به خانهٔ دوردی‌بیک شب را در آنجا ماندیم و صبح از آنجا سوار شده رفتیم منزل دیگر.

بشارق الی آستانه	فرسخ ۳
آستانه الی شهر خیوق	فرسخ ۲

مرو الی شهرخیوق، ۸۱ فرسخ

---

*. متن بین‌الهلالین در حاشیه بوده است.

در یوم دوشنبه ۶ ربیع‌الاول وارد خیوق شدیم.

از آستانه دوردی‌بیک آدمی فرستاد نزد توره‌خان در شهر که سفرا چه وقت باید وارد شوند. توره‌خان بعد از ظهر آدم فرستاد که بسم‌الله بیائید. به یک فرسخی شهر خیوق که رسیدیم توره‌خان، بیک‌نیازمحرم خود را با چهل سوار به استقبال فرستاده بود. (و سوارها کلاً ایرانی بودند، به من گفتند که همین قدر قشون شاه بیاید ما خود مان اللهقلی خان را دست بسته به اردوی همایون خواهیم آورد.)* بعد از مصافحه و تعارف رفتیم تاکنار شهر، باغی و عمارت ساخته است «بِلِنِکرکِ» گویند. در آنجا ما را منزل دادند. بعد از آن به قاعدهٔ خودشان آدمی از جانب مهتر آمد سفرهٔ نانی آوردند انداختند. دو کله قند اُرسی (روسی) یک دُوری نقل و یک دُوری کشمش و یک دُری قیسی در میان سفره گذاردند و فاتحه خواندند و رفتند یک ساعت فاصله آدمی آمد چهل سکه که عبارت از دو تومان باشد، جهت اخراجات یومیهٔ ما آوردند، به‌دست ناظر دادند ورفتند. صبح روز سه شنبه دوردی‌بیک در منزل ما به دیدن آمد، یک توپ‌قبای ماهوت و یک توپ جبّهٔ ماهوت بر او تعارف کردیم. بجهت آنکه به خاک خودشان که رسیدیم مهماندار شد، گفت: «جبّه را می‌پوشم میروم نزد توره‌خان که بداند خلعت ایلچی ایران می‌باشد.»

یوم چهارشنبه ورود، محمدولیخان نوشته به بنده نوشته بودند به این

* . متن بین‌الهلالین در حاشیه بوده است.

مضمون که «اگر چه این مهجور به غیر از دو سه نفر مستحفظ کسی را نمی‌بینم لکن شنیدم که وجهی به جهت اخراجات فرستادهٔ وزیر مختار روس فرستاده‌اند و او قبول نکرده است خوبی ندارد، اگر شما هم باید از خود چیزی به او بدهید، بدهید او را راضی کنید، این بدنامی دولت است.» بنده محمدحسن‌بیک فرستادهٔ وزیرمختار روس را خواستم که شما چرا اخراجات را نگرفته‌اید، البته بگیرید، هر چه میخواهی من از خود به تو میدهم. او را راضی کردم و نوشتم به محمدولی‌خان که قدغن کردیم که خرج را بگیرد و نوشته(ای) که سرکار آصف‌الدوله به جهت او فرستاده بود، دادم بردند. دو سه روز بعد از ورود ما سیصد نفر ازاسراءرا که آزاد بودند مرخص کردند، برود(بروند). خبر رسید یارمحمدخان بلوکات مرو را تاخته است و گفته است. تا حال اذن از پادشاه جم‌جاه ایران نداشتم که تاخت و تاز کنم. الحال مأمورم. فی‌الفور فرستادند اسراءراکه از راه دره‌گز رفته بودند برگردانیدند. بنده آدمی فرستادم نزد مهتر که شما اسرای آزاد را از راه برگردانیده‌اید. خلاف دوستی است. البته آنها را مرخص نمائید بروند. دو روز فاصله مجموع را مرخص کردند، از راه درگز رفتند. صبح روزی نشسته بودم، قاپچی و فراشها و میهمانداری که به ما داده بودند،آمدند که عرض داریم. گفتم:«چه‌چیز است؟»گفتند:«این طعامهای شما را نمی‌توانیم بخوریم اخراجات ما را نقد بدهید.» گفتم: «خوراک شما چه چیز است؟» گفتند: «گوشت یابو یا قَرّه شُوروا.» گفتم: «بسیار خوب اخراجات آنها را نقد بدهید.»

و خوراک خان‌حضرت، دُرقون اسب و نفس اسب است. هرکجا که اسب یا یابو بکشند دُرقون و نفس آنها مال سرکار است هیچ کس مأذون نیست بخورد، مختص سرکارخان است. بدست خودش پاک می‌کند و خورد می‌کند و می‌پزند و میخورد. این بهتر خوراک آنهاست.

و بنای شهر خیوق از این قرار است که در میان بیابان اوطاق(اطاق) ساخته‌اند و نشسته‌اند، به مثل دهات ایران. آن دهات ایران چهار دیواری دارد، که آنجا دیوار هم ندارد. لکن خود خان‌حضرت ارگی دارد، تخمیناً صدذرع در صدذرع و سه دروازه دارد چهار دیوار دور ارگ تخمیناً سه ذرع بلندی دارد و خود خان‌حضرت در همان ارگ حیات(حیاط) محقری دارد، آلاچیقی زده است و در آنجا نشسته است.(و از قراریکه معلوم شد مداخل خان خیوه در مملکت خودش درسال دو کرور است که از مردم زکوة میگیرد، بیش از این است.)*

و قشون خان‌حضرت هرگاه بخواهد جمع کند، سی‌هزار می‌شود، از سوار و غیره لکن سواری که از او کارساخته شود در میان این سی‌هزار، چهار یا پنج هزار است، تتمه دیگر یا شتر سوارند و (یا) یابو سوار. هر ده نفر یکنفر اسباب حرب دارند و آن چهارپنج هزار هم ایرانی می‌باشند که از جمشیدی[36] و تیموری[37] و از اهل خراسان است و ده دوازده عراده توپ جلو دارد، چهار عراده سواره است و تتمه در روی زمین افتاده است

*. متن بین‌الهلالین در حاشیه بوده است.

که عراده ندارد و در قورخانه به قدرسیصد من باروط دارد. (و به قدر چهارصد گلوله توپ دارد.(بیت):

توپنداری‌که‌توپش قلعه‌کوب است   برای لولهٔ فواره خوب‌است.)*

و مواجب نوکر اوهرگاه سفر بروند از پنج تومان است الی یک تومان و هرگاه سفر نروند مواجب نمی‌دهند و جیره در سال دو خروار گندم میدهند. نوکر از او راضی نیست. مجموع ایرانی می‌باشند یا دقمه ایرانی و در آنجا جو زراعت نمی‌شود، مجموع اسبها را ذرت میدهند. از آن ذرت‌های(یی) که سرش خوشه میکند، اسب را جو نمیدهند، جو وجود ندارد. (در مرو جو بسیار است)**

در هشتم شهر ربیع‌الاول دو ساعت به غروب مانده خان حضرت وارد شهر شدند، آدمی آمد که شما را فرداخواهند طلبید. در وقت سوار شدن و پیاده شدن کرنا می‌کشند. از اوضاع تاخت و تاز مرو جویا شدم. گفت: «یار محمدخان فرستاده بود نزد هزاره که هرگاه می‌خواهید من از شما خاطر جمع بوده باشم، بروید هفتده که متعلق به مرو است، بتازید. گفته بودند، سرکرده به جهت ما تعیین کنید تا مرو را بچاپیم. یارمحمدخان، سرکرده تعین کردند هفتده را تاختند. هفتصد خانه‌وار از جماعت ترکمانیه مرونشین بردند و بسیاری را هم کشتند.»

دریوم نهم شهر ربیع‌الاول دو ساعت از شب گذشته، دو نفر آدم از نزد

*. متن بین‌الهلالین در حاشیه بوده است.

**. متن بین‌الهلالین در حاشیه بوده است.

خان حضرت آمد، که خان فرمودند: «که شما را با انگلیس بخواهم یا تنها؟» گفتم: «اختیار با خان‌حضرت است.» بعد از ساعتی آمدند که امشب دیر شد. شب دیگر آمدند، بسم‌الله شما را خوان(خان)خواسته است. دو ساعت از شب گذشته سوار شدیم رفتیم خدمت خان، از سه دروازه وارد ارگ خان شدیم دروازه‌ها مقابل یکدیگر می‌باشد. وارد حیات(حیاط) خان شدیم، آلاچیقی زده بودند، خان در وسط آلاچیق نشسته بود. سلام کردیم جواب سلام داد و گفت: «امان سیز بر شما بد نمی‌گذرد؟» گفتم: «از دولت خان بد نخواهد گذشت.» گفت: «بگو ببینم زبانی چه فرموده‌اند؟» گفتم: «اول سلامتی خان حضرت، دویم سه دولت با خان‌حضرت‌دوست و یکدل می‌باشند، در دوستی از خان حضرت خواهش کرده‌اند.» گفت: «چه خواهش کرده‌اند؟» عرض کردم: «اسرای ایران را باید مرخص بفرمائی، پادشاهان در دوستی و برادری مملکت و ولایت به هم می‌بخشند، پادشاه اسلام پناه رعیت خود را از خان حضرت خواسته است، اینها را مرخص کنید و قدغن کنید من بعد تاخت و تاز و اسیر فروشی در میان جماعت ترکمانیه موقوف باشد که دوستی دو دولت تا ابدالدهر باقی بماند انشاءالله از دوستی دولت علیهٔ ایران ثمرها خواهید دید و از دشمنی به غیر از خرابی مملکت و پامال شدن فقرا و ضعفا ثمره دیگر نخواهد داشت.» گفت: «قبل از این که دوستی در ما بین نبود، تاخت و تاز بود، از روزی که ما نیاز محرم محرم خدمت شاه والاجاه فرستادیم بنای دوستی ما از آن روز قرار شد.» بنده عرض کردم: «میرزارضا در

خدمت خان بود که جماعت ترکمانیه تربت را تاختند.» عطانیار محرم را محصل کردید به اتفاق میرزارضا آمد به مرو که اسیر و مال را گرفته رد نماید، به دفع الوقت گذرانید و پس نگرفت. به دولت ایران، در مراجعت با آصف‌الدوله قرارداد که به ورود مرو اسراء و مال را گرفته می‌فرستم، نفرستاد بعد از آن دوردی‌بیک در طهران بود، جماعت ترکمانیه آمدند عباس‌آباد و میامین که شاهراه عراق است تاخته از راه راز[۳۸] و قوشخانه آمدند، دره‌جز[۳۹] را تاخته سرکار آصف‌الدوله دید بی‌اعتدالی ترکمانیه بسرحد کمال رسیده است، نوشت به نیاز محمدبای حاکم مرو که جماعت ترکمانیه بسیار بی‌اعتدالی می‌کنند، هرگاه شما نمی‌توانید آنها را تنبیه کنید اذن بدهید، ما خود ایشان را تنبیه می‌نمائیم. نیاز محمدبای و خواجم شکورخان نوشتند به آصف‌الدوله که خاطر جمع باشید، خان حضرت قدغن بلیغ نموده‌اند که تاخت(و) تاز موقوف باشد. امیرساروق‌خان را فرستادند ایشان را خاطر جمعی بدهد، هنوز امیرساروق‌خان در مشهد بود که پانصد سوار آمدند و جرگهٔ مشهد را تاختند. تا از جانب شما خلاف نشود، از جانب آصف‌الدوله نخواهد شد. خان مذکور نمودند: «هرگاه من میل بر تاخت و تاز داشتم، سرداری با چهار پنج هزار جمعیت می‌فرستادم. جماعت ترکمانیه الواط و دزد بسیار دارند، گاه باشد از گوشه و کنار بی اذن ما حرکت کرده باشند. بایست آصف‌الدوله به من بنویسد، اگر من مؤاخذه نمیکردم حق با آصف‌الدوله بود. من از شاه جم‌جاه گله ندارم بسیار دل پاک است، لکن آصف‌الدوله و

سالار و جعفرقلی‌خان بعضی کارها می‌کنند، ایل مرا با توپخانه می‌آیند می‌تازند، یک دفعه سالار تاخت و رفت، یک دفعه هم جعفرقلی‌خان تاخت و رفت، من راضی بر این حرکات نیستم، می‌خواهم هر کس در جای خود قرار بگیرد.»

عرض کردم: «بعد از آنکه خواهش پادشاه اسلام بعمل آمد، تاخت(و) تاز و اسیر فروشی را موقوف کردید، این دوستی تا قیام قیامت برقرار خواهد بود.» خان فرمودند: «این ده پانزده‌نفر اسیر مرخص کردن جزئی می‌باشد.» بنده عرض کردم: «ای‌شوکتلوخان حضرت، کار به ده نفر یا صدنفر نیست، اولیای دولت علیه ایران رعیت خود را تمام می‌خواهند، باید خان حضرت منظور پادشاه جم‌جاه را بعمل آورند.» این مجلس بر اینجا ختم شد. بیرون آمدیم. آدمی در جلو افتاد بنده را بردند اوطاق(اطاق) مهتر، وارد حیات(حیاط) شدم تاریک بود از دور نگاه کردم به قدر ده نفر آدم تاریکی نشسته‌اند، چنین تصور کردم که اینها نوکرهای مهتر می‌باشند. آن شخص که همراه من بود گفت: «بسم‌الله» دیدم ایوان فرش دارد، جمعی تاریک نشسته‌اند، یافتم اینها از جمله اعاظم می‌باشند. اراض‌خان تکّه و مهتر و برادر مهتر، نقیب که هم صحبت خان‌حضرت است، میرزا نظر مکری ساوجبلاقی (ساوجبلاغی) که نویسندهٔ ایشان است، نشسته بودند، بعد از تعارفات، نقیب شروع کرد گفتگو از مملکت روس و روم و فرانسه کردن، بعد سفره آوردند، انداختند چند عده(عدد) نان و یک کله قند اُرسی آوردند گذاردند بنا به قاعدهٔ آنها گوشهٔ نان را پاره

کردم خوردم بعد فاتحه خواندند سفره را برچیدند، به قاعده خودشان قند را به آدم بنده دادند، بنده از آنجا عازم منزل خود شدم. چون شب گذشته بود مجال حرف زدن نشد، در تاریکی نشستن و حرف زدن خوبی نداشت. صبح نوشتم به مهتر یعقوب: قبله‌گاها منظور نظر پادشاه اسلام پناه ایران اسیر است، منظور دیگر نیست. کاغذ را به نظرخان رسانیده بود، خان فرموده بودند، خودت برو منزل ایشان حرف بزن ببین چه منظور دارند، مهتر آمد منزل بنده، بعد از قلیان و چائی، گفت: «برویم منزل انگلیس قدری حرف بزنیم.» رفتیم منزل انگلیس گفتگو بسیار نمودیم. دو ساعت طول کشید. گفت: «منظور شما چیست؟» گفتم: «نیک نامی خان حضرت» گفت: «چه قسم باید کرد؟» گفتم: «پادشاه جم‌جاه اسلام پناه در دوستی از خان حضرت خواهش کرده است خدمت خان حضرت هم عرض کردم منظور پادشاه جم‌جاه اسرای ایران است. هر گاه در دوستی ثابت قدم باشید بسیار جزئی است، از اسراءهرکس خواهش دارد برود، خواهش ندارد نرود. و همچنین اسرای شما که در ایران می‌باشند، هر کس بخواهد بیاید، هر کس نخواهد نیاید.» مهتر گفت: «از چه وقت اسیر می‌خواهید؟» گفتم: «از ایام خاقان مغفور.» گفت: «در آن وقت‌ها که دوستی نبود، از روزیکه عطانیاز محرم به دارالخلافه آمده است بنای دوستی شده است، از آن روز هر چه اسیر آورده‌اند میدهیم، از ما هم هر چه از آن روز آورده‌اند، بدهید، اگر زیاده بخواهید، چنانچه ما از نایب‌السلطنه جنت مکان خریدیم شما هم بخرید، اگر از ما هم زیاده شد

می‌خریم.» بنده گفتم: «مأذون نیستم که این قرار را بگذارم،اولیای دولت ایران مجموع اسیر خود را می‌خواهند، هرگاه دوستید باید خواهش سه دولت بزرگ را بعمل بیاورید قبول نمائید و هرگاه قولاً ادعای دوستی می‌کنید و هر روز جماعت ترکمانیه تاخت(و) تاز نمایند، خلاف عهد و میثاق است.» آن اسرار (اصرار) داشت چه قدر اسیر میخواهی؟ بنده گفتم: «هر چه هست می‌خواهم، شما بگوئید چه قدر میدهید؟»واو نمی‌گفت، منظور او این بود که از روزیکه عطانیازمحرم بدارالخلافه آمده است، اسرای آزادی که آزادنامچه در دست دارند و خودشان، خودشان را خریده‌اند مرخص نمایند، چنانچه چند نفر شاهرودی بنده همراه خود آوردم، رفتند در سرزن و بچه خودشان. گفت: «شماها که مختار نیستید، میرزارضا که آمد قرار با ما داد، هر چه ما در آن روزها اسیر آورده‌بودیم دادیم به همراه عطانیاز محرم فرستادیم عطانیاز چند نفر اسیر سرخس را در آنجا سراغ کرده بود بر اولیای دولت قاهره عرض کرده بود، دو سه نفر را ندادند و مضایقه کردند، در جواب گفته بودند، اسرای سرخس نزد والدهٔ پادشاه جم‌جاه است و حرمت والده لازم است مثل خانهٔ کعبه، والده راضی نمی‌شوند. ما هم هرگاه اسیر را بدهیم، اسرای ما را نخواهند داد.» بنده گفتم: «منظور اولیای دولت این است که بنده عرض کردم دیگر خان‌حضرت مختارند.» گفت: «من میروم خدمت خان‌حضرت عرض میکنم تا خان‌حضرت چه فرمایش کنند.» و رفت.

و در این روزها خان‌حضرت در بیرون شهر به باغ رفته‌اند و محمد

علی‌خان کلاتی آدمی فرستاده است که سفرا را مرخص مکن تا محصول خود را بردارید. خبر رسیده است که پادشاه جم‌جاه از دارالخلافه حرکت کرده است و یارمحمدخان هم مأمور در جمع آوری قشون می‌باشد که پادشاه جم‌جاه از خراسان و یارمحمدخان از هرات بر سر مرو بیایند و آصف‌الدوله هم در جمع آوری قشون است. بعد از چند روز دیگر خان‌حضرت به شهر آمده و بنده را خواستند. وقت غروب بود. بنده رفتم در اوطاق(اطاق) مهتر میرزانظرمکری هم در آنجا بود. بعد از تعارفات سفرهٔ نانی انداختند و قند اُرسی(روسی) هم گذاردند. فاتحه خواندند و سفره را برداشتند. بعد از آن گفت: «محمدولی‌خان را بیاورید.» محمدولی‌خان آمد سلام کرد و نشست. گفت: «حرف بزنید» گفتم: «سخن همان است که مکرر خدمت شما عرض شده است.» گفت: «چه بوده است؟» گفتم: «مهتر آقا سه دولت در دوستی از خان‌حضرت خواهش کرده‌اند که اسرای ایران را مرخص نمایند و سی‌هزار اسیر در خوارزم هست. از این سی‌هزار نفر چقدر می‌دهید که پادشاه اسلام پناه از شما راضی باشند؟ بنده این را از راه دولت خواهی می‌گویم.» گفت: «این نمی‌شود. اسیر در دست فقرا و رعایا می‌باشد. یکی سی طلا، چهل طلا خریده‌اند و قاعدهٔ ما نیست به خلق جبر و تعدی کنیم. یکی می‌دهیم یکی می‌گیریم و از مرحوم نایب السلطنهٔ جنت‌مکان اسیر سرخس را ما خریدیم. شما هم اسیر خود را از فقرا بخرید.» بنده گفتم: «پادشاه اسلام پناه پول نمی‌دهد اسیر خود را بخرد.» گفت: «محمدولی‌خان در میانهٔ

ما(و) تو کدخدایی کند.» گفتم: «محمدولی‌خان هشت ماه است در دست شما گرفتار است خبر از جایی ندارد.» محمدولی‌خان گفت: «من فلانی را حال نزد شما می‌بینم چه بگویم؟» گفت: «پس این نمی‌شود. هرگاه ده پانزده نفر می‌خواهید می‌دهم که شما دست خالی نرفته باشید.» بنده گفتم: «این سخن چه جواب است. ده پانزده نفر را هم به شما پیشکش کردیم. اسیر بی صاحب نیست.» بعد از آن با محمدولی‌خان حرف زدیم. محمدولی خان گفت: «اینها همه را نخواهند داد.» مهتر گفت: «چقدر بدهم خوبست؟» گفتم: «پنج هزار نفر هرگاه بدهی در نزد اولیای دولت علیه می‌توانم حرف بزنم.» سه چهار ساعت گفتگو شد. از پنج‌هزار گرفته تا به دو هزار رسید باز هم نشد. محمدولی‌خان بیچاره التماس می‌کرد به هزار قرار بده بلکه بدهند. به هزار رسید. گفت: «نمی‌توانم به هزار نفر به خان عرض کنم.» گفتم: «ما هم ازین کمتر نخواهیم گرفت.» به قدر نیم ساعت فکر کرد گفت: «می‌روم به خان عرض می‌کنم.» و رفت. بنده با محمدولی‌خان تنها ماندیم. محمد ولی خان گفت: «تا زور نباشد اینها اسیر نمی‌دهند.» در این گفتگو بودیم که مهتر آمد. خان ترا خواسته است. رفتم خدمت خان سلام کردم گفت: «محمدولی‌خان را بیاورید.» محمدولی‌خان هم آمد سلام کرد در پهلوی بنده ایستاد. خان حضرت فرمود: «درامانی.» عرض کردم: «از دولت خان؟» فرمود: «آزارنداری». عرض کردم: «لله‌الحمد» فرمود: «آخر با مهتر چه بناگذاردید؟» عرض کردم: «من تبلیغ رسالت خود را کرده‌ام. حال مختار خان حضرت می‌باشند.» فرمود:

«اسرایی که آزاد هستند می‌دهم. هر گاه زیاده از این خواسته باشند، چنانچه ما خریدیم شما هم بخرید.» بنده عرض کردم: «پادشاه جم‌جاه ایران اسیر نمی‌خرد و اسیر از او را هم خدا مرخص کرده است. کسی بر آنها تسلط ندارد.» گفت: «وزرای روس و انگلیس به من نوشته‌اند که شاه می‌خواست بیاید ما نگذاردیم. مرا می‌ترسانند و جناب حاجی سلمه‌الله نوشته‌اند اگر اسیر را ندهی خواهیم گرفت. اگر شاه‌می آید ما هم هستیم. هر چه خدا می‌خواهد می‌شود.» بنده عرض کردم که: « خدا نکند که موکب همیون(همایون) پادشاه اسلام پناه به این سمت حرکت کند در آن وقت نه مملکت شما باقی می‌ماند و نه رعیت شما.» گفت: «تو هم مرا می‌ترسانی؟» عرض کردم که: « خیر شما را نمی‌ترسانم. بنده آمده‌ام با شما حرف بزنم نه اینکه تصدیق شما را بکنم.» فرمود: «منظور من این است که دوستی برقرار باشد. کاغذی ما می‌نویسیم کاغذی هم شما به امنای دولت بنویسید. چاپار روانهٔ طهران کنید که پادشاه جم‌جاه قرار بدهند چقدر اسیر از من می‌خواهند. بعد از آن من هم قرار خواهم داد. هرگاه آنها راضی شدند بر آنچه اسیر آزاد است بسیار خوب مجدداً هم قدغن به سرحدداران می‌کنم که تاخت و تاز موقوف باشد و از آن طرف هم اسرای مرا بدهند و قدغن به سرحدداران نمایند که تاخ و تاز موقوف باشد.» بنده عرض کردم: «دو سه ماه طول می‌کشد تا چاپار از دارالخلافه مراجعت کند. همان قراری که با مهتر شده است بدهید ما ببریم و آدمی از شما بیاید اسیر شما را بیاورد.» گفت: «این نمی‌شود. من از کجا خاطرجمع

باشم که اسیر را بدهم شما ببرید و دولت ایران اسرای مرا ندهند؟» گفتم: «هرگاه به من خاطر جمع نیستید به انگلیس خاطر جمع باشید.» فرمودند: «انگلیس هم مثل تو هرگاه اسیر را ندهند تو و انگلیس را از کجا بجویم و تا به حال چنین تکلیفی پادشاهان نه بر من و نه بر پدر من و نه بر جد من کرده‌اند. دوستی و برادری برقرار دو برادر با هم گفتگو دارند. شما می‌گوئید مجموع اسیر را بده من می‌گویم قوه ندارم. به قدری که قوه دارم می‌دهم در راه دوستی والّا یک نفر بده و یک نفر بگیر. از آن گذشته من هفتاد هزار تومان دادم از مرحوم نایب‌السلطنهٔ جنت مکان اسیر خریدم. شما هم بخرید. نمی‌خرید چاپار برود به طهران و خبر بیاورد که من بعد گفتگویی در میان نباشد. منظور من این است که هر روز نیائید ادعای اسیر بکنید و من بگویم نمی‌دهم.» بنده عرض کردم: «شما با انگلیس هم حرف بزنید.» گفت: «با او هم حرف می‌زنیم.» بعد بنده عرض کردم: «کاغذ که می‌نویسند بیاورند من ببینم که من هم همان مضمون را بنویسم و قدر اسیر را مشخص کنید که حالی اولیای دولت بشود.» مهتر در حضور خان حضرت گفت: «میرزارضا اینقدر وقت نگرفت و این نقلها نبود. شب و روز مشغول کار خود بود.» بنده گفتم که: «او مأمور نبود که با شما حرف بزند. لکن بنده مأمور هستم.» خان‌حضرت فرمودند: «این چه قشون است که به گرگان آمده است؟» عرض کردم: «گرگان سرحد است و همیشهٔ اوقات قشون در آنجا ساخلو می‌باشد بلکه در همهٔ سرحدات قشون پادشاهی هست؛ در خراسان، درگرگان، آذربایجان و فارس و عراق عرب

هرجا که سرحد ایران است قشون همیشه در آنجا هست.» امشب تا پنج ساعت از شب گذشته به همین قسم گذشت.

روز دیگر قاضی آدمی نزد بنده فرستاد که اینها سرهم بندی می‌کنند. هرگاه قرار بدهند که چند نفر می‌دهیم که مشخص باشد بهتر است. دو روز از این مقدمه گذشت خبری نشد. ملفوفه نوشتم به مهتر که هرگاه در نوشتجات که بر ایران می‌نویسید از قراری که خودتان قرار داده بودید که هزار نفر بدهید و کمتر بنویسید من چاپار نخواهم فرستاد. قرار را باید بدهید که امنای دولت بفهمند منظور شما چه چیز است. از سی هزار اسیر که درخوارزم می‌باشد من به هزار نفر راضی شده‌ام شما راضی نمی‌شوید و هرگاه به غیر از این فقرات که خان و شما گفته‌اید بگذارید، مختارید ما به صلح راقب(راغب) هستیم و خیر خواه دولت می‌باشیم. ازراه‌دولت‌خواهی مکرر به شما گفتم و به خان هم عرض کردم هرگاه قرار دیگر نمی‌دهید نوشته به من بنویسید مهر کنید که قرار ما غیر از آن، چیز دیگر نخواهد بود. بنده آن وقت اظهار مرخصی خواهم کرد. چون توره‌خان و قوش‌بگی بر سر نهر جیحون رفته بودند که حفر نمایند جهت مشورت اسراء آنها را خواسته بود که بیایند به این جهت نوشتم به مهتر که من حال به شما جواب نمی‌دهم تا مادامی که نوشتهٔ پا به مُهر شما به من برسد آن وقت اظهار مرخصی خواهم کرد. شب دیگر مهتر کاغذی نوشته بود به بنده هرگاه می‌خواهید دوستی برقرار بماند یک نفر بگیرید و یک نفر بدهید. اگر جنگ می‌کنید ما هم جنگ می‌کنیم به هر قسم که دولت ایران

رفتار نمایند ما هم به همان قسم رفتار خواهیم کرد. بنده بر او نوشتم که صاحب، من نیامده‌ام که با شما گفتگوی جنگ و دعوا کنم من می‌خواهم که همیشه با هم دوست و برادر باشند و این دوستی تا دامان قیامت برقرار بماند. شما خود قرار دادید که اسرای آزادی را با محمدولی‌خان، خان حضرت مرخص کردند. ما گفتیم هر گاه چنین باشد طوری است. حال باز از قول خود برگشتید. اگر قرار شما این است که یک نفر بده یک نفر بگیر، در ایران زیاده از پنجاه شصت نفر اسیر شما نیست. پس جواب نامهٔ پادشاه اسلام پناه را با جواب نوشتهٔ جناب حاجی سلمه‌الله‌تعالی بنویسید بفرستید و مهمانداری تعیین کنید که تا سرحد ما را همراهی کند. امیدوار هستم از قرار تقریر، خان‌حضرت سرحدداران خود را قدغن نموده‌اند که مرتکب اموری که خلاف قاعدهٔ دوستی باشد نشوند.

طامسن صاحب ملفوفه به مهتر نوشته بود که شما خود نوشته بودید بر فلانی دیدیم ملفوفهٔ شما را از مضمون آن اطلاع بهم رسانیدم. امیددارم که دوستی برقرار بماند. نوشته بودید که خان حضرت اسرای آزادی را با محمدولی‌خان مرخص فرمودند هر گاه چنان می‌شد که ما آنها را همراه خود ببریم خوب بود. حال از قول خود تخلف نمودید. جواب کاغذ وزیر مختار انگلیس را بنویسید دادیم پیشخدمت مهتر هر دو را برد، دو ساعت فاصله آمد که نوشته را بردم خان در اندرون رفته بودند. نوشته‌ها را دادم به مهتر و مهتر رفت به خانهٔ خودش؛ جواب نوشته‌ها فردا معلوم می‌شود. فردا قبل از ظهر انعام و خلعت ما را فرستادند و مذکور نمودند که سه روز

دیگر میهماندار شما معیّن خواهد شد با جواب نامهٔ پادشاهی و نوشته‌جات دیگر.

شب دیگر خان‌حضرت باز احضار فرمودند. رفتیم خدمت خان حضرت فرمودند: «تا امروز چنین تکلیف پادشاهان ایران به من نکرده‌اند. من هم نمی‌توانم از عهدهٔ این تکلیف برآیم. تکلیف بسیار شاقی است به علت آنکه اسیر مجموع به دست رعیت و خلق است همه را خریده‌اند چنین جبری بر رعیت کردن در مملکت ما قاعده نیست. قیمت اسراء بسیار است کم نیست که من توانم از عهده برآیم و از رعیت هم نمی‌توانم به زور بگیرم. ما قراری با رعیت داریم اگر زیاده از آن دیناری بخواهیم نمی‌دهند و هر روز ما را آزار می‌رسانند.

و پادشاه جم‌جاه همیشه آدم خود را می‌فرستادند چه باعث شد که این دفعه از روس و انگلیس آدم فرستادند. ما مسلمان و شما هم مسلمان چرا باید در میان دو برادر اسلام، روس و انگلیس واسطه باشند. تو خودت می‌آمدی خوش آینده‌تر (آیندتر) بود. الحال اگر اسیر بدهم دوست و دشمن مرا شماتت می‌کنند که خان حضرت از روس و انگلیس ترسید. مگر اُرس همان نبود که با ما جنگ کرد. البته شنیده‌اید چقدر از قشون اوضایع شد. من از آمدن و نوشتن آنها کج‌خلق هستم دیگر ضرور بر آمدن روس و انگلیس نیست من منتظر هستم تا از پادشاه جم‌جاه به من خبر برسد به هر قسم که باشد با پادشاه ایران به کنار می‌آیم.» امشب صحبت به همین جا ختم شد آمدیم منزل هر روز خبرهای بد می‌آوردند.

روزی گفتند میرزا باقر شاهرودی که در نزد نیازمحمدبای می‌باشد مذکور نموده است محمدعلی‌خان پسر آصف‌الدوله با پنج هزار سوار مأمور شد برود هرات با یارمحمدخان بیایند بر سر مرو. از طرف دیگر خبر رسید از جانب خان باباخان سردار که از تکّه‌ها بسیار اسیر گرفته و بسیاری را هم کشته است؛ و آدمی از بخارا رسید به جهت خان‌حضرت که اسیر را ندهید هرگاه تو اسیر را بدهی فردا از من هم خواهند خواست.

یکی از فراشان خلوت خان‌حضرت در نزد ما مذکور نمود که: «دره‌خانه بودم شنیدم که شما را می‌خواهند ببرند در میان قمهی یعنی در صحرا بکشند.» هرکس فالی به جهت ما می‌زند تا خداوند عالم چه مقدر کرده باشد.

روز دیگر رحیم‌خان آدم محمدولی‌خان آمد که عطانیازمحرم و اراض‌خان تکّه به من گفتند برو نزد سفرا و بگو چون منظور خان حضرت فرستادن چاپار به دارالخلافه بود و شما اسرار(اصرار) کردید تو قرار بده چقدر اسیر می‌دهید و منظور خان حضرت این بود که قرار را شاه بدهد خان به علت نفرستادن چاپار به دارالخلافه متغیر شده است. شما کاغذی به خان‌حضرت بنویسید که منظور من دولتخواهی سرکار بود.

طامسن انگلیس و محمدولی‌خان گفتند کاغذ نوشتن عیب ندارد. او باز می‌خواهد با شما حرف بزند. کاغذی به خان‌حضرت نوشتم فرستادم نزد عطانیاز محرم که به نظر خان‌حضرت برساند. سه ساعت از شب گذشته جواب کاغذ را آوردند و خان حضرت به این مضمون نوشته بودند:

«معلوم سفیر بی‌نظیر دانشمند بوده باشد. چون در میان ما قرار شد چاپاری به دارالخلافه بفرستید که تشخیص عدهٔ اسراء را پادشاه ایران بدهند و شما قبول نکردید که گفتید تشخیص عدد اسیر را شما بدهید. ما هم که قرار مشخص نکردیم لهذا ما هم موقوف کردیم و دولت ایران به سرحدداران قدغن نمایند که تاخت و تاز موقوف ما هم قذغن کرده‌ایم مجدداً هم قدغن خواهیم کرد که تاخت موقوف ، دوستی برقرار و اسیر را یک نفر بدهند و یک نفر بگیرند.» دیدم باز همان جواب اول است.

شب خان حضرت ما را خواستند به اتفاق انگلیس رفتیم منزل مهتر محمدولی‌خان و مهتر و میرزا نظر نشسته بودند. سلام کردیم نشستیم. مهتر گفت: «کاغذ به من نوشته بودید اگر از هزار نفر اسیر کمتر خواسته باشید بنویسید نمی‌توانم آدم به دارالخلافه بفرستم و آن شب که با خان حرف زدید خان چه فرمودند؟» گفتم: «خان فرمود شاه قرار بدهد که چقدر اسیر می‌خواهد بعد ما هم قرار می‌دهیم که چقدر قوه داریم بدهیم. بنده عرض کردم پادشاه جم‌جاه قرار نمی‌دهد مجموع اسرای ایران را می‌خواهد. شما باید قرار بدهید که ما فلان قدر می‌دهیم. این بی‌دماغی ندارد که مزاج خان‌حضرت تغیر بهم رسانیده است. بنده را نفرستادند که هر چه شما بگویید من تصدیق کنم.» گفت: «چرا دیگران که آمدند از این مقوله صحبتها نبود؟ هر چه ما می‌گفتیم آنها تصدیق می‌کردند و مشغول کار خود بودند؟» گفتم: «اشخاص تفاوت دارند. بنده هر چه بگویم از راه دولتخواهی است. چاپار به طهران فرستادن قاعده دارد و شما قاعده را

نمی‌دانید. هر چه می‌خواهید می‌گویید. با دولتها گفتگو نکرده‌اید. چاپار رفتن به طهران را از این جهت موقوف کردم که شما موافق قاعدهٔ دولتی رفتار نکردید.» مهتر گفت: «پادشاه جم‌جاه اسلام پناه مطلقاً در نامه اسم اسیر را نبرده بود.» گفتم: «ای عزیز من قاعده نیست که شاه در نامه خودش اسم اسیر ببرد. امنای دولت که نوشته‌اند فرمایش شاه است. از گفتگوهایی که شما هر روز می‌کردید می‌دانستم از طهران هم اگر فرمایش می‌شد قبول نمی‌کردید. باز یک نفر بگیر و یک نفر بده. شما چرا از حرف حسابی خوشدان (خوشتان) نمی‌آید؟»

مهتر با بنده و محمدولی‌خان و طامسن رفتیم خدمت خان‌حضرت. این دفعه تعارف را از شبهای دیگر زیادتر کردند فرمود: «بنشینید.» نشستیم. فرمود: «مرخص هستید» عرض کردم: «بله لکن آوردن را خوب آوردید و مرخص کردن را خوب مرخص نکردید ما را مأیوس کردید.» فرمود: «برادری با پادشاه جم‌جاه ایران برقرار است لکن اسیر ما در آنجا هست اسیر شما هم در اینجا هست. یک نفر بدهید یک نفر بگیرید. زیاد می‌خواهید بخرید. قدغن به سرحدداران خود می‌نمائیم که تاخت و تاز موقوف باشد دوستی و برادری ما هم هیچ عیب نکرده است. تاخت(و) تاز از طرفین موقوف رعیت طرفین در امان باشند تا خبر از پادشاه به من برسد. شما که رفتید خود گفتگو کنید که قرار را باید پادشاه جم‌جاه اسلام پناه بدهد بعد از آن ما هم قرار خواهیم داد.» ما را مرخص کردند آمدیم منزل مهتر با محمدولی‌خان و انگلیس. مهتر در خدمت خان ماند.

محمدولی‌خان گفت: «گویا خواسته باشند شما را نگاه‌دارند و باز آدم روانهٔ طهران نمایند.» انگلیس گفت: «من نخواهم ماند.» بعد از ساعتی مهتر آمد جواب نامهٔ پادشاهی را و جواب نوشته جات جناب حاجی سلمه‌الله تعالی را آورد در نزد بنده گذارد. گفت: «این جوابهای شما. به امان خدا؛ دیگر سخنی دارید بگویید.» برخواستیم (برخاستیم)آمدیم منزل. بنای آمدن شد. دو نفر از ریش سفیدان جماعت تکّه آمدند که مأموریم همراه شما تا سرخس بیائیم. و رحیم خان آدم محمدولی‌خان آمد و هزار ترس و لرز که ملاها به خان حضرت عرض کرده‌اند که سفیر ایران را باید کشت چرا که به خان‌حضرت گفته است از هزار نفر اگر کمتر بدهی آدم به طهران نمی‌فرستم عجب جرأتی کرده است نترسیده است که خان حضرت روز دوسه نفر آدم می‌کشد. بر پادشاه اسلام چرا چنین حرفی زده است. بعضی ملاها گفته بودند که این گناه صغیره است. کشتن لازم نیست بگوئید استغفار کند. خداوند عالم گناه او را می‌بخشد. گفتم: «برو ای مرد من دولت اسلام را بجهت حیات دنیایی ذلیل نمی‌کنم. هر چه خدا می‌خواهد می‌شود.»

قاضی مصدر گفته بود پاس دولت خود را داشته است و مأمور است بگوید.مثل آدم شما خوبست که از جهت طمع یکسال در ایران بماند و اظهار مرخصی بکنند؟وقت آمدن هم اُلُولُو همراه خود نیاورد که آنچه اسیر ایرانی هست پادشاه ایران می‌خواهد. هر که دست از جان بشوید و خیر دولت خود را ملاحظه کند در کشتن باک ندارد.

یک روز قبل از بیرون آمدن از خیوق آدمی را فرستادند که فردا در فلان باغ نهار(ناهار) میهمان هستید. فردا وقت ظهر آدم آمد که بسم‌الله به اتفاق انگلیس سوار شده رفتیم در باغ زیر سایهٔ نارونی را فرش کرده بودند و حوض آبی هم در آنجا بود. مهتر و نقیب و محمدولی‌خان آنجا بودند. بعد از تعارفات مهتر گفت: «چرا حرف نمی‌زنید دوستی که عیب نکرده است؟ قرار همان است که معاوضه بشود چون تو خواستی عدد مشخص کنی و خان می‌گفت عدد را شاه باید مشخص کند. خان حضرت بدین جهت متغیر شده بودند. تو باید هر چه خوان(خان) بگویند قبول کنی. آدم به طهران می‌رفت شاه مشخص می‌فرمودند که وقت ما هم قرار می‌دادیم.»

گفتم: «مهتر آقا دولت علیه ایران قرار نمی‌دهند اسیر می‌خواهند شما باید قرار بدهید که فلان قدر می‌دهیم. از اول هم معلوم نبود که شما اسیر بدهید. به جهت آنکه حرف امروز را فردا قبول نمی‌کردید. به دفع‌الوقت می‌گذرانیدید. به یک قول هرگز نبودید چون تازه آمده بودیم صریح نمی‌گفتید یک ماه که گذشت اظهار کردید. این حرف است که شما به من ایراد می‌گیرید که چرا گفته عدد اسیر را مشخص کنید تا من آدم بفرستم. خان‌حضرت چرا باید از سخن حسابی بدش بیاید. بنده نیامدم در اینجا هر چه شما بگوئید تصدیق کنم. امور دولت است بچه بازی نیست. شما اگر با دولتهای بزرگ گفتگو نکرده‌اید بنده با دولتهای بزرگ بسیار گفتگو کرده‌ام. زیاده از این نمی‌خواهم بگویم والّا قاعده این نبود که شما کردید.

باید وزیر با سفیر بنشیند حرف خود را تمام کنند بعد از آن می‌روند خدمت بزرگ. توکار را ناتمام می‌گذاری می‌روی خدمت خان حضرت با من قرار دیگر می‌گذاری خدمت خان حضرت قرار دیگر می‌دهی. ما با شما از پنج‌هزار گرفتیم تا به هزار رسید باز قبول نکردید.» در سخن بودیم چایی آوردند. بعد از چایی عطانیاز محرم آمد سفره آوردند کشیدند. اول نانی گذاردند. یک بشقاب فرنی، یک دوری طعام با روغن کنجد آوردند. طعام صرف شد سفره را برچیدند. آفتابه لگن آوردند. پیشخدمتها با چکمه بالای فرش راه می‌روند. بعد از آن پنج شش کله قند اُرسی (روسی) آوردند. پارچه پارچه به کسان مجلس قسمت کردند. چند دوری کشمش و چند دوری قیسی و چند دوری نقل بادام و چند دوری مویز قسمت کردند. مجلس از هم پاشید برخواستیم(برخاستیم) خداحافظ(خداحافظی) کردیم آمدیم رو به منزل؛ محمدولی‌خان هم بیرون آمد. دلم به حال او بسیار سوخت. گفت: «حضرات رفتید. خوشا بر احوال شماها که به زیارت علی‌ابن موسی‌الرضا(ع) می‌روید. دیدار آخر است. یکدیگر را حلال کنید.» من گریهٔ بسیاری کردم. آیا زنده باشیم که دفعهٔ دیگر ملاقات اتفاق افتد؟ تا نیمهٔ راه با هم بودیم او رفت به شهر و ما رفتیم منزل و روزی که انعام و خلعت ما را آوردند بیست تومان خلعت بها با یک جبهٔ ماهوت و یک توپ قبای ماهوت به او دادم ده تومان هم به مهماندار دادم. ده تومان بر دو نفر قاپچی‌های خان دادیم و ده تومان هم بر پیشخدمتهای مهتر دادم. روز میهمانی هم ده تومان به پیشخدمتهای خان

دادم. در وقت سوار شدن پنج‌تومان به میهماندار دادم. دو نفر ترکمان تکّه همراه ما آمدند تا ارض اقدس بیست تومان بر آنها دادم. قبل از حرکت کردن از خیوق، انگلیس به خان‌حضرت نوشت که چند نفر اسیر هرگاه به من بدهید ببرم بد نیست. نوشته را بردند روز دیگر آمدند به صاحب گفتند: «خان حضرت ده نفر اسیر به شما داده‌اند شما بروید اسیر در عرض راه به شما می‌رسد.» تا بشارق آمدیم اسیر نرسید. صاحب آدم فرستاد نزد مهتر که ده نفر اسیر نرسید. البته آنها را روانه کنید بیایند. و به من هم هیچ نگفت. چون آنها خود را آدم عاقل می‌دانند آدم او رفت به شهر. یک روزماندیم تا آدم او آمد مذکور نمود که: «مهتر ده نفر اسیرآورد به من گفت برو از آنها بپرس هر کدام می آیند ببر. بنده گفتم بیائید بریم. گفتند ما نمی‌آئیم. می‌خواهند ما را سرباز و توپچی کنند.» گفتم: «صاحب عبث فرستادی از اول معلوم بود که اینها اسیر نمی‌دهند.»

در بشارق روزی میرزای انگلیس آمد نزد بنده گفت: «ضعیفه(ای) از خانهٔ ایناق برادر خان حضرت آمده می‌گوید که زن ایناق مذکور نمود که این ایلچی‌ها روی طهران را نخواهند دید. خان حضرت آدم سرراه ایشان فرستاده است که در میان بیابان آنها را به قتل رسانند.» من گفتم: «الحکم‌لله هر چه خدا مقدر کرده است همان خواهد شد.» میرزا گفت: «صاحب به من می‌گوید برو به شهر در مدرسه بنشین بگو من ملایم.» من گفتم: «تو چه می‌کنی؟» گفت: «و من هم اسب خود را سوار شده می‌روم فرار می‌کنم.» گفتم: «به او بگو در بیابان بی‌آب و علف چگونه فرار

خواهی کرد؟»

روزی انگلیس، میرزا را فرستاد نزد مهتر با ملاهای ایشان بحث کرده بودند. او را مجاب کرده بودند. یکباره خنده کرده بودند محمدولی‌خان شنیده بود، کاغذی به بنده نوشت که انگلیس چنین کاری کرده است و آن نوشته هم حاضر است. بنده بر انگلیس گفتم: «عبث میرزای خود را فرستادی نزد مهتر ملاها دور او را گرفته‌اند و او را مجاب کرده‌اند.» گفت: «چه ضرر دارد؟»

در وقت بیرون آمدن از خیوق اسراء گریه می‌کردند که کی باشد پادشاه اسلام‌پناه داد ما را از این ظالمان بستاند. از بشارق آمدیم منزل به منزل الی قاباقلو از اینجا تا بخارا شش منزل است. ایلات بخارا آمده بودند کنار جیحون گاو (و) گوسفند آنها بسیار بود. چوپانهای ایشان از اسرای محمدخان نی‌بندی می‌باشند. می‌گفتند آیا باشد روزی که شاه بیاید در این ولایت ما را از دست این ظالمان آزاد کند؟ و بعضی هم بلوچ بودند که هزاره‌ها ایشان را اسیر کرده به بخارا برده فروخته‌اند. از قاباقلو آن طرف جیحون الی اول دهات بخارا شش فرسنگ است چند از بخارا دورتر است. رود جیحون همیشهٔ اوقات گل‌آلود است در زمستان یخ می‌کند. بحدی که سوار از روی آن می‌گذرد. از آب مرو الی کنار رود جیحون چهل فرسنگ است و چهار چاه دارد که آب دارد.

از آنجا آمدیم تا به مرو دو شب میهمان نیازمحمدبای بودیم. از مرو آمدیم تا به سرخس دو شب میهمان خواجم شکورخان تکّه بودیم که

ریش سفید سی‌هزار خانه‌وار تکّه است. در یک منزلی شهر مشهد مقدس انگلیس آمد که سوار کاغذ که من به مهتر نوشتم از جهت ده نفر اسیر بده. چون هر چه من کاغذ به آنها می‌نوشتم سواد را به او می‌دادم. سواد آن یک کاغذ را من از او گرفته بودم. گفتم: «در میان باراست در ارض اقدس خواهم داد.» صاحب کج خلق شدند. بنده هم نوشته را بر او ندادم. صاحب از آنجا با من قهر کردند. یک فرسخی ارض اقدس که رسیدیم سرکار آصف‌الدوله اشک(ایشیک)آقاسی خود را با چند نفر سواره به استقبال ما فرستادند وارد شهر شدیم گذارش(گزارش) اتفاقیه را به عرض سرکار آصف‌الدوله رساندیم. ده دوازده روز در روضهٔ امام ضامن به زیارت و به دعاگویی دوام دولت قاهره مشغول بودیم.

پیش خان حضرت پرسید: «قهرمان میرزا برادر شاه فوت کرد؟» گفتم: «بله.» گفت: «شنیدم بسیار رشید بوده است و مردم او را می‌خواسته‌اند و شاه الان بسیار غصهٔ او را می‌خورند بسیار بکار شاه می‌آمد.» بنده عرض کردم: «بسیار شاهزادهٔ خوبی بود و لکن شاه برادرهای متعدد دارند بسیار رشید و مجموع برادران شاه بندهٔ درگاه می‌باشند و در خدمتگذاری(خدمتگزاری) پادشاه جان خود را دریغ ندارند.»

و از منزل شاهرود انگلیس رفت به استراباد[40] و من بنهٔ او را آوردم تا سمنان. از آن طرف رفته به فیروز کوه بنده از این طرف آمدیم. بخارایی رفت قوقان[41] را گرفت و محمدعلی خان قوقانی فرار کرد رفت. یکصد و پنجاه نفر سوار اللهقلی خان که خان حضرت باشد به امداد محمدعلی خان

فرستاده بود. سوارهای اللهقلی‌خان دستگیر شدند همه را بردند بخارا کله منار کرده بودند و جمع آوری می‌کرد که بر سر خیوق بیاید. توره خان پسر خود را اراده داشت به مرو بفرستد. از بخارایی بسیار اندیشه دارد. در ظاهر اللهقلی‌خان خود را با او دوست قلم می‌دهد. او هم ریشخندی بر اللهقلی‌خان می‌کند و تا ما در آنجا بودیم سه دفعه اللهقلی‌خان آدم به بخارا فرستاد از جهت اسراء گفته بود از دولت ایران نسبت به تو روزی نرسیده است از برای چه اسیر می‌دهی منظورش این است که او را با دولت ایران بهم اندازد که مبادا او بر سر بخارا برود و از دولت ایران به او امداد شود. و از این راهها که ما رفتیم به جهت بی‌آبی و بی خوراکی قشون نمی‌رود. قشون از راه میمنه[42] باید برود که نادرشاه افشار هم از آن راه رفت. از میمنه می‌رود به کنار جیحون از آنجا دگرآب (و) آبادی هست تا شهر خیوق.

و در امور سلطنتی خان حضرت چنان نظمی داده که مافوق ندارد و از جمله شخصی کاردانی شال کمرش در زیر درختی افتاده بود. آدم خارجی آن شال برداشت بر شاخ درخت انداخت که صاحبش را پیدا کرده برساند. صاحب شال به خان حضرت عرض کرد و آن شخص که شال را بر سردرخت انداخت گفت: «من برداشتم بر سرشاخ درخت انداختم.» خان حضرت حکم کرد دستش را بریدند که چرا برداشتی به سرشاخ درخت انداختی چه رجوع داشتی؟ دزد در ولایت خوارزم بهم نمی‌رسد.

از جمله طایفه جمشیدی که از هرات بردند یکی دزدی کرد. خان‌حضرت اول دفعه(او) را منع کرد. چندی گذشت باز همان شخص دزدی کرد. گفت: «به تو گفتم در ولایت ما دزدی نیست.» گفت: «ما ایل هستیم. قائدهٔ(قاعدهٔ) ما این است.» خان حضرت گفت: «قاعدهٔ مارا هم می‌دانی؟» گفت: «خیر» گفت: « قاعدهٔ ما آدم کشتن است». حکم کرد گردنش را زدند. دزد وجود عنقا دارد.

تفصیل نوشته‌جاتی است که به دفعات خان‌حضرت و مهتر به بندهٔ درگاه نوشته‌اند. نوشتهٔ خان حضرت از این قرار است: «معلوم آن سفیر دانش تأثیر بوده باشد که اولاً از گفتگوی سابق خود،خود و آن برگشت بر قول واحد استوار نگردیدید بناءً علیه ما هم از قرار سابق برگشتیم. اکنون مصالحهٔ دولت را خواسته باشد اسراء را یک‌به‌یک معاوضه می‌نمائیم و آن تاخت(و) تاز را قدغن فرماید ما هم قدغن و ممنوع خواهیم فرمود و اگر به اینطور قرار و قایده(قاعده) مایل نباشد هر چه خدا خواست همان می‌شود. والسلام.»

نوشتهٔ مهتر: «معلوم آن سفیر بی‌نظیر بوده باشد اگر او از گفتگوی دوشینه برگشته باشد، ما هم از قرار دادهٔ خود برگردیدیم. ازسخن‌هراس‌آمیز آن نمی‌ترسیم. کار خود را (به) تقدیر الهی واگذاشتیم هر چه خواهد آن خواهد شد. اگر مواسای دولتین مقتضای آن باشد یک را می‌دهد و یک را می‌ستاند. والسلام.»

ایضاً رقعهٔ مجدد مهتر: «معلوم آن سفیر بوده باشد مضمون ذریعه را به خاکپای قبلهٔ عالم ظل الهی معروض داشتم حضرت فرمودند که اول چاپار نزد آن برادر محبت شعار راهی بکند بدان مضمون که آن طرف به این طرف کوه قدم نگذارند ما هم به آن طرف قدم نخواهیم گذاشتن و نیز اول اعلام تعداد اسرا را نماید بعد از آن ملازم دربار شوکت مدار ما عدد اسیر را تعیین و مشخص خواهیم کرد.»

رقعهٔ مهتر کهتر: «معلوم آن سفیر بوده باشد که ما عدد اسیر را تعیین نمی‌کنیم به آن طرف نگاه می‌کنیم. اگر اسیر ما را یک نفر بدهد ما هم از اسرای آن یک نفر اسیر می‌دهیم. علی‌هذاالقیاس تا با خیر و اگر به این صلح و قرار قناعت نکند اختیار دارد و اگر مرخص بشود رخصتش می‌دهیم. والسلام.»

رقعهٔ مهتر مهر کرده فرستاده است: «معلوم و مشهود داشته می‌شود سخن مقرر و قرار مشخص ما اینکه اگر طالب صلح و راغب مواسا بوده باشد و شرط دوستی و آشتی در استرداد اسراء باشد، اول او یک نفر اسیر بدهد ما هم یک نفر اسیر می‌دهیم. دو اسیر بدهد در مقابل آن دو اسیر و اگر به این قرار راضی نشود و جنگ‌کردنی باشد جنگ و حرب می‌نمائیم و از طرف ایران به چه طور حرکت ظاهر گردد از این طرف نیز به همان نوع حرکت ظاهر خواهد شد. کیفیت این ذریعه این است. والسلام.»

ملفوفه(ای) که بندهٔ درگاه به مهتر نوشتم: «قبله‌گاها هرگاه سرکار شوکتلو خان‌حضرت در برادری پادشاه اسلام پناه ایران از قراری که شب گذشته فرمایش می‌فرمودند که من از شاه گله ندارم قلب من با پادشاه جم‌جاه اسلام پناه ایران مثل آیینه صافی است. معلوم است که از آن طرف هم به همین نهج می‌باشد. حال بعد از فضل الهی دو دولت یکی است و مغایرتی فی‌مابین دولتین علیتین نیست و خواهش پادشاه اسلام پناه ایران این است که اسرای ایران را مرخص بفرمائید هر کس خود خواهش رفتن داشته باشد برود و همچنین از آن طرف هر چه اسراء از ولایت خوارزم و غیره که در ایران باشد که خود خواهش آمدن داشته باشند مرخص فرمایند بروند که این دوستی دو دولت برقرار بماند. دیگر سرکار حشمتلو خان حضرت صاحب اختیارند باید در محل مرغوبی عرایض بنده را به خان حضرت عرض نمایند و جواب درستی محبت نمایند. والسلام.»

ایضاً ملفوفه(ای) دیگر: «مخدوما مطاعا بنده منظورم نبود که خان حضرت و شما را بترسانم این گفتگوها گفتگوی دولتی است. قرار این نیست که هر چه شما بگوئید بنده قبول کنم. صریح بگویید که چقدر اسیر خواهید داد. بعد از این که قرار اسیر مشخص شد اگر در قوهٔ دارم (داشتم)چاپار به دربار پادشاهی می‌فرستم و اگر در قوه نداشته باشم به شما حالی خواهم کرد. مخدوم اگر شما قراری ندهید چگونه می‌توانم چاپار به دربار پادشاهی بفرستم زیاده چه اظهار شود.»

ایضاً: «مخدوما رقیمهٔ مجدد سرکار رسید از مضمون آن اطلاع حاصل شد نوشته بودند که اسراء را معاوضه می‌کنم یک بدهید و یکی بستانید اگر بغیر ازین قِسم، قِسم دیگر بنا نخواهید گذارد دو کلمه بنویسید که بنده مطلع باشم و نوشته را مهر کنید. بعد از آنکه کاغذ مهردار رسید جوابش را به شما خواهم نوشت. والسلام.»

رقعهٔ دیگر که به: «... مخدوما معلوم سرکار بوده باشد که هر گاه از هزار نفراسیر کمتر... باشید بدهید بنده جرأت نمی‌کنم که به دربار اقدس شهریاری چاپار بفرستم و بایست قرارکار را و عدد اسراء را مشخص کنید. در دربار شهریاری اولیای دولت قرار نخواهند داد. مجموع اسیر ایران را مطالبه می‌کنند. رفتن(و) آمدن چاپار سه ماه طول می‌کشد چاپار هم که آمد باز خواهید گفت یک اسیر بده و یکی بستان چنانچه ما از مرحوم نایب‌السلطنهٔ جنت مکان هفتاد هزار تومان اسرای سرخس را خریدیم شما هم بخرید. والسلام.»

تعليقات

الف: توضیحات

۱. طامسن یا تامسن ویلیام تیلور: (Thomson william Taylor)

رایزن امور مالی سفارت انگلیس درتهران از هشتم ربیع‌الاول ۱۲۵۳ هـق برابر با دوازدهم ژوئن ۱۸۳۷ م. وی به هنگام تعلیق روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس در ۱۲۵۵ هـق/۱۸۳۹م. همراه هیئت دیپلماتیک به ارزروم رفت. دبیر نظامی سفارت در صفر ۱۲۵۳ هـق/مه ۱۸۳۷م. رایزن امورمالی از هشتم ربیع‌الاول ۱۲۵۷ هـق برابر با دوازدهم ژوئن ۱۸۳۷م.تا هفتم صفر ۱۲۵۷ هـق مطابق سی‌ویکم مارس ۱۸۴۱ م. رایزن اول امورمالی از هشتم صفر تا بیست و سوم شوال ۱۲۵۷ هـق / اول آوریل تا هشتم دسامبر ۱۸۴۱ م. مأمور مذاکره با شاهزاده حاکم خیوه در ۱۲۵۷ ـ ۱۲۵۸ هـق / ۱۸۴۱ ـ ۱۸۴۲ م. پس از قتل عام انگلیسی‌ها در کابل، مأمور تحقیق در نواحی سلیمانیه در مرزهای ایران و کردستان ترکیه و سینا.

وی از ذیقعده ۱۲۶۳ تا ربیع‌الاول ۱۲۶۵ هـق / نوامبر ۱۸۴۷ تا فوریه ۱۸۴۹ م. به علت خستگی و ضعف شدید که نتیجه کار مداوم در حفاری و کاوش درهٔ فرات زیر نظر سرهنگ چسنی بود، به مرخصی رفت. کاردار از بیستم ذیحجه ۱۲۶۵ تا سیزدهم محرم ۱۲۶۶ هـق / ششم تا بیست و نهم‌نوامبر ۱۸۴۹م. مسئول کنسولگری‌درتهران‌از سی‌ام ذیحجهٔ ۱۲۶۶ هـق

/ پنجم نوامبر ۱۸۵۰ م. و دبیر سفارت در تهران از شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۸ هق / هفتم آوریل ۱۸۵۲م. تا پانزدهم جمادی‌الاول ۱۲۶۹ هق /بیست و چهارم فوریه ۱۸۵۳ م. کار دار از بیست و ششم جمادی‌الاول ۱۲۶۹ هق / هفتم مارس ۱۸۵۳ م. تا بیست و نهم رجب ۱۲۷۱ هق / هفدهم آوریل ۱۸۵۵ م. تامسن پس از شروع جنگ ایران و انگلیس در بیست و چهارم ربیع‌الاول ۱۲۷۲ هق / پنجم دسامبر ۱۸۵۵ م. همراه هیئت دیپلماتیک به بغداد رفت. فرستادهٔ ویژه و وزیر مختار از هشتم جمادی‌الاول ۱۲۸۹ هق / پانزدهم ژوئیه ۱۸۷۲ م. تا هشتم ربیع‌الثانی ۱۲۹۶ هق / اول آوریل ۱۸۷۹ م. وی در دوم جمادی‌الثانی ۱۲۹۶ هق / بیست و چهارم مه ۱۸۷۹ م. به دریافت لقب شوالیه مفتخر شد و در دوازدهم ذیقعده ۱۳۰۰ هق / پانزدهم سپتامبر ۱۸۸۳ م. درگذشت.

۲. خیوق: تلفظ قدیمی نام خیوه است که جغرافی نویسان، محل آن را در حاشیهٔ کویر کنار نهری که از سمت چپ جیحون جدا می‌شد، معین کرده‌اند. یاقوت حموی از قلعهٔ خیوق نیز نام می‌برد.

۳. پلشت: دهی در شمال ورامین.

۴. ایوان کی: قصبه‌ای در ۷۱کیلومتری جنوبشرقی تهران.

۵. قشلاق خار: از نواحی شش فرسخی ایوان کی که بنام قشلاق از قرای خوار نیز نامیده می‌شود.

۶. پاده: ناحیه‌ای در سه فرسنگی ده نمک.

۶. پاده: ناحیه‌ای در سه فرسنگی ده نمک.

۷. لاسگرد: نام محلی که قلعه‌ای به نام آن نیز وجود داشت، این ناحیه میان ده نمک و سمنان کنونی است.

۸. آهوان: در مورد این ناحیه مستوفی در نزهةالقلوب می‌نویسد : «شهرچه‌ایست میان سمنان و دامغان و قبور بسیاری از صالحین در آنجاست و گندم و میوهٔ فراوان در آن حاصل می‌شود.»

۹. دولت آباد: ناحیه‌ای در جنوب‌شرقی دامغان.

۱۰. ده ملا: دهی است جزو دهستان زیراستاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود واقع در ۲۴ هزارگزی جنوب شرقی شاهرود.

۱۱. میامین: نام یکی از بخشهای سه‌گانهٔ شهرستان شاهرود که در خاور این شهر سر راه شوسهٔ شاهرود ـ مشهد قرار دارد.

۱۲. میان دشت: ناحیه‌ای میان عباس آباد و زیدر بر سر راه شاهرود به سبزوار.

۱۳. عباس آباد: ناحیه‌ای در نزدیکی میان دشت.

۱۴. مزینان: یکی از دهستانهای شهرستان سبزوار.

۱۵. مهر: قریه‌ای بوده است از بلوک کاه از ولایت بیهق قدیم.

۱۶. زعفرانی: دهی از دهات بادغیس.

۱۷. دستجرد: ناحیه‌ای در غرب نیشابور.

۱۸. قدمگاه: نام یکی از بخشهای تابع شهرستان نیشابور است.

۱۹. شریف‌آباد: دهی از دهستان مرکزی بخش فریمان شهرستان مشهد.

۲۰. قورقون: قصبه‌ای در مشرق مشهد مقدس بر سر راه سرخس که آن را قرقن نیز گویند.

۲۱. چهار گنبد: ناحیه‌ای در میانهٔ راه مشهد مقدس به سرخس.

۲۲. مزدوران: دهستان مزدوران از شهر سرخس است و گردنهٔ معروف مزدوران در آن قرار دارد. در این دهستان غاری است که گویند انتهای آن دیده نشده است.

۲۳. شورلق: آبادیی بین مزدوران و گنبدلی در سرراه سرخس که آن را شورلخ نیز گویند.

۲۴. قوچی: از آبادیهای حومهٔ سرخس.

۲۵. اُبه: لغتی است ترکی به معنی مخیم و طایفه و ایل.

۲۶ حوض خان: آب انباری است واقع در راه خراسان به سرخس.

۲۷. مرو: نام شهریست باستانی از ایران که امروزه جزو جمهوری ترکمنستان است و در انتهای جنوبی کویر قره‌قوم و به فاصلهٔ سی‌فرسخی شمال شرقی سرخس واقع و از رود مرغاب (مرورود) مشروب می‌شود.

۲۸. خواجه یوسف همدانی:

از صوفیان قرن پنجم و ششم هجری قمری متولد ۴۴۰ ه.ق و متوفی به سال ۵۳۵ ه.ق وی مؤسس طریقت خواجگان از مکتب جنیدیه

می‌باشد که افکارش توسط پیروانش‌بویژه از طریق گروهی موسوم به «یسویه» در خراسان بزرگ گسترش یافت. (بنگرید به تاریخ ایران کمبریج، گردآوری جی.آ.بویل، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ج ۵: ص ۲۸۲ و نیز کتاب حکایت حکیم اتا، اثری پیرامون زندگی خواجه‌احمد یسوی به سه زبان روسی، ترکی و فارسی. سن پطرزبورگ، ۱۸۹۸ م.)

۲۹. چرشلی قلعه: از منازل راه خوارزم که آب شیرینی داشته است.

۳۰. تخته سلیمان: ناحیه‌ای در مرز شرقی خانات که آن را اوش نیز گویند و همه ساله زوار بسیاری به آنجا می‌رفته است.

۳۱. جگربند: ناحیه‌ای در جنوب شرقی خیوه که بنا بر آنچه در کتب جغرافیایی بعد از اسلام آمده دارای بازاری بزرگ و آباد بوده که مسجد جامع در طرفی از آن قرار داشته است. این شهر همچنین دارای بارو و خندقی وسیع پلهای زیاد و باغهای فراوان با درختان انبوه بوده است چنانکه درمرآة‌البلدان آمده است که: «جگربند مثل خیوه است در گذشتن شعبه‌ای از جیحون از آن. و اشجار و بساتین بسیار دارد. اسواقش بزرگ و طولانی است و جامعش معمور و در طرف سوق است.»

۳۲. هزاراسب: از شهرهای مشهور خوارزم که دارای قلاع محکمه بوده و تا خیوه سه منزل فاصله داشته و در منابع جغرافیایی آمده است که سیب هزار اسب در همهٔ عالم نظیر نداشته و سایر میوه‌هایش نیز نیکو بوده است.

۳۳. بشارق: ناحیه‌ای در پنج فرسنگی خوقند.

۳۴. محرم: پیشخدمت مخصوص بود که تعدادش به حسب مقتضایات تغییر می‌کرد.

۳۵. ساوجبلاغ مکری: نام فعلی این ناحیه مهاباد است.

۳۶. جمشیدی: نام ایلی است از چهار ایماق ترک افغانستان. این ایل به فرمان نادرشاه در ۱۱۴۱ هق پس از تسخیر هرات به خراسان انتقال یافت. چهار ایماق عبارتند از: هزاره، روتی، جمشیدی و تیموری که همگی از ترکانند.

۳۷. تیموری: این ایل که افراد آن نام خود را مأخوذ از تیمورلنگ می‌دانند در نواحی تربت‌جام، تایباد و خواف پراکنده بوده و اگر چه زادگاه اصلی ایشان کردستان بود، اما در سال ۷۹۱ هق تیمور آنان را به شمال خراسان کوچانید تا سدی در برابر مهاجمان شمالی کشور ایجاد نماید. سرپرسی سایکس ایل تیموری را از نژاد عرب می‌داند.

۳۸.راز: قریه‌ای از قراء سبزوار

۳۹. دره جز: یکی از شهرستانهای شمالی خراسان در امتداد مرز ایران و ترکمنستان که در شمال گردنهٔ معروف الله‌اکبر می‌باشد. از بخشهای آن می‌توان. نوخندان، چاپشلو، لطف‌آباد و کلات را نام برد.

۴۰. استرآباد: نام قدیمی مرکز شهرستان گرگان.

۴۱. قوقان: قریه‌ای از ولایت کلیدر که نام آن را به صورت قیقان نیز آورده‌اند.

۴۲. میمنه: شهر قدیمی بر سر راه بلخ در دو منزلی طالقان که در قرون وسطی آن را یهودان و یهودیه می‌گفتند. یاقوت حموی از آن به نام یهودی بزرگ نام برده است.

ب: نسخه خطی روزنامه سفر خوارزم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

توضیح منازل عرض میشود

دروازه کلاه فرنگی الی پشت	فرسخ ۶
پشت الی ایوان کیف	فرسخ ۶
ایوان کیف الی قشلاق خوار	فرسخ ۶
قشلاق الی پاده	فرسخ ۳
پاده الی لاسکرد	فرسخ ۸
لاسکرد الی سمنان	فرسخ ۶
دروازه کلاه فرنگی الی سمنان	فرسخ ۳۶

سمنان الی آهوان فرسخ ۶

آهوان الی دولت آباد فرسخ ۸

دولت آباد الی دامغان فرسخ ۳

دامغان الی ده ملا فرسخ ۶

ده ملا الی شاهرود فرسخ ۶

شاهرود الی میامی فرسخ ۹

میامی الی میاندشت فرسخ ۶

میاندشت الی عباس آباد فرسخ ۵

عباس آباد الی مزینان فرسخ ۷

مزینان الی مهر فرسخ ۵

مهر الی سبزوار فرسخ ۷

جمله از سمنان الی سبزوار فرسخ ۶۴

سبزوار الی زعفرانی فرسخ ۶

زعفرانی الی دستجرد فرسخ ۵

دستجرد الی نشابور فرسخ ۶

نشابور الی قدمگاه فرسخ ۲

قدمگاه الی شریف آباد فرسخ ۷

شریف آباد الی ارض اقدس فرسخ ۵

جمله از دارالخلافه الی ارض اقدس فرسخ ۱۳۲

ارض اقدس الی قزقان فرسخ ۴

قزقان الی چهارگنبد کنار قره سو فرسخ ۳

چهارگنبد الی مزدوران سر راه [illegible] است قلعه ای دارد و در پایین آن آب [illegible] دارد و آخر [illegible] [illegible] رسیده [illegible] فرسخ ۳

مزدوران الی شورلق فرسخ ۵

سوراق الی الق بابا	پر جماعت ترکمانیه چپ شده و مرو [illegible] توپ ها بر برده اینجا زده اند خراب کرده [illegible] بران [illegible] خراب کرده است	فرسخ	۶
الق بابا الی [illegible]	[illegible] خواجه [illegible] در اینجا [illegible] مجمع [illegible]	فرسخ	۳
[illegible] الی [illegible]		فرسخ	۷
[illegible] الی [illegible]	مجمع [illegible] ترکمانیه [illegible]	فرسخ	۷
[illegible] الی مرو	[illegible] شهر [illegible] خراب است [illegible] شهر [illegible] ترکمانیه [illegible]	فرسخ	۸
از [illegible] الی مرو		فرسخ	۳۹

و بنای شهر [illegible] که [illegible] شهر [illegible] خندق [illegible] آب [illegible] زده است عمارت در اینجا نیست [illegible] و آب برای [illegible] دارد

مرو الی [illegible] قلعه	خراب و بی آبست	فرسخ	۳
[illegible] قلعه الی [illegible]	چاهی دارد [illegible] راه [illegible] خراب دارد [illegible] شهر مرو [illegible] قزل [illegible] راه [illegible] بسیار [illegible] گوسفندی [illegible]	فرسخ	۶
[illegible] الی [illegible]	[illegible] راه [illegible] آب [illegible] آب [illegible] بسیار [illegible] آب [illegible] فرسنگ [illegible] منزل [illegible]	فرسخ	۷

و در روی ریگ در تسلاخانه خیوق را عرب زده و چراغ سامی فرش را بر خبر نکنی زده وارد گذاشته

الی ارض اقدس سبحان قبله عالم روحنا فداه روح العالمین فداه الی روی ما را بالمرة احیاء فرمایند

مراجعت که در ولایات دولت علیه ایران پر گرده

یامراتیق الی سنگندی — چاهی است لندگاه آب بود و ما شب نماندیم قدری راه در کنار ماندیم — فرسخ ۶

سنگندی الی ایری — شب را در اینجا توقف کردیم آب شور داده — فرسخ ۳

ایری الی تخت سلیمان — مجموع راه است ریگ طلوع ریگ است زیاد ریگ دارد غیر از این راه ریگ دارد در میان ریگ زیاد چاه کم که ریگ است و در عقب میروی آب باید در آنجا ... در آنجا آب داده لندگاه ریگ زیاد ... چاه — فرسخ ۸

تخت سلیمان الی ... — کنار رود جیحون است قدری از راه با اولور ریگ ... خانه خیوق قدری در جنب خاک ... زده بنده باد دعا کردم که ... تا نه نیست جنب خاک ... زنده ... گفت ... صاحب ... ایلات ... خوش ... حضرت ... سبک ... — فرسخ ۸

... الی ... — کنار رود جیحون است — فرسخ ۶

... الی قراچای — و فرسنگ بالا از خوارزم است در میان ... دارد ... بالا از جا ... است ... — فرسخ ۵

قراچای الی بابا سلیم — چند روز اینجا است ... قلعه ... دارد ... — فرسخ ۸

بابا سلیم الی شیرگردن — اول ولایات خیوق است ... دارد ... زیاد است ... اعتقاد ... ترکمانیه ... است ... مشغول ... بازار ... قبر ... ریگ ... حضرت ... دعا ... است ... ریگ ... — فرسخ ۸

شیرگردن الی پانک — مزرعه بزرگ ... مجموع باغ ... است و آب فراوان دارد ... — فرسخ ۲

پانک الی هزاراسب — خانه ... ... باغ آب ... مجموع ... است ... — فرسخ ۱

[illegible]

[illegible]

در یوم دوشنبه ۶ شهر ربیع الاول وارد [illegible] شدیم [illegible] اردوی فرستاد
[illegible] خان [illegible] چه وقت [illegible] خان [illegible] فرستاد [illegible]
شهر [illegible] که رسیدیم [illegible] خان بیک [illegible] با جمعی [illegible] به استقبال [illegible]
رفتیم تا کنار شهر [illegible] ساخته است [illegible] در آنجا [illegible] منزل [illegible]
[illegible] خان [illegible] از جانب حضرت [illegible] آورده [illegible]
[illegible] فاصله [illegible]
جهت [illegible] عمارت [illegible] باشد [illegible] اخراجات [illegible] ورفته
صبح روز سه شنبه [illegible] منزل ما بیرون آمد [illegible]
تعارف کردیم [illegible] رسیدیم [illegible] کردیم [illegible] خان
که [illegible] ایران [illegible] یوم چهارشنبه [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
فرستاده [illegible] روس فرستاده [illegible] قبول کرده است [illegible]

[illegible]

[illegible] بنده [illegible] فرستاده [illegible]
چرا اخراجات را [illegible] هر چه [illegible]
[illegible] خان [illegible] کردیم [illegible] سرکار [illegible] فرستاده
[illegible] سه روز [illegible] مرخص [illegible]
[illegible] تا حال [illegible] پادشاه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible]
بنده [illegible] فرستادم [illegible] البته
اینها را مرخص [illegible] مرخص کرده [illegible]
نشسته [illegible]
[illegible] اخراجات [illegible]
[illegible] اخراجات [illegible]
[illegible] سرکار [illegible]
[illegible] سرکار [illegible]

و بنای شهر خیوق از بخارا بهتر است و در میان بیابان او ملاحظه شده ساخته‌اند

بش دهات ایران آن دهات ایران چهار دیواری دارد و اهالی اینها هم مثل خود خوارزم

در کار دارد و گچ صحرا [illegible] و سنگ دستی در دروازه دارد و چهار دیوار و اهالی [illegible]

دارد و خود خوارزم در همان ارک حیات گوش دارد و ایلچی هم رود است و اهالی [illegible]

و قشون خوارزم هر گاه بخواهد جمع کند سی هزار می‌شود [illegible] و چیزه [illegible] سواری و اهالی [illegible]

شود در میان این سی هزار چهار پنج هزار است [illegible] و دیگر پیاده و یک سوار [illegible]

حرب دارند و آن چهار پنج هزار هم ایرانی چاپشند و [illegible] و [illegible] ولایات [illegible]

و ده دوازده عراده توپ جمع دارد و چهار عراده سواره است و [illegible] در زمین افتاده

که عراده ندارد و در قورخانه [illegible] باروت دارد و [illegible] و اگر او هر گاه [illegible]

پنج [illegible] اما [illegible] و هر گاه [illegible] موجب [illegible] و در سال [illegible]

و اگر [illegible] مجموع ایرانی چاپشند یا [illegible] ایرانی و [illegible] مجموع است [illegible]

قدرت [illegible] از آن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

البته چهارصد گلوله توپ دار

تو پنداری که فرانسه فتح کرده است

برای [illegible] خوب است

در ششم شهر ربیع الاول دو ساعت به غروب مانده خوارزم وارد و منزل شده آدمی آمد

که شما را فردا خواهد طلبید در وقت [illegible] و پیاده شدن [illegible] از وضع تخت [illegible]

[illegible] که یار محمد خان فرستاده [illegible] که هر گاه [illegible] خارج [illegible]

[illegible] [illegible] تا [illegible] سر کرده [illegible] تا [illegible] یار محمد خان

سر کرده [illegible] را [illegible] خانه [illegible] ترکمانیه [illegible]

و بسیار [illegible] در یوم نهم شهر ربیع الاول دو ساعت از شب گذشته [illegible]

حضرت آمد [illegible] [illegible] کدام یا [illegible] اختیار با آن حضرت است

[illegible] آمدند در شب [illegible] دیگر آمد بسم الله [illegible] موافق [illegible]

از شب گذشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چاپشه [illegible] حیات خان [illegible] ایلچی [illegible] خان در وسط [illegible] کردم [illegible]

سلام داد [illegible] خان [illegible] [illegible] دولت [illegible] گفت [illegible]

چه [illegible] گفتم [illegible] حضرت [illegible] دولت [illegible] حضرت [illegible]

در [illegible] خان حضرت [illegible] کرد [illegible] کردم [illegible]

[illegible]

بنابر عرض نفوذ مانع پادشاهان در چیز دربار مملکت و ولایت بهم بخشند پادشاه اسلام پناه
رخصت خود را از خان حضرت خوارزم [illegible] ما را مرخص کنید و قرار گذاشته [illegible] تجشت [illegible]
در میان جماعت ترکمانیه موقوف شد که [illegible] دولت تا ابد الدهر [illegible]
دولت علیه ایران [illegible] مملکت [illegible]
دیگر [illegible] گذشت قبل [illegible] در پای [illegible] تجشت [illegible]
حضرت شاه والا جاه [illegible] روز [illegible] میرزا رضا
در خدمت [illegible] که جماعت ترکمانیه [illegible] عالیجاه [illegible]
میرزا [illegible] آمد [illegible] را گرفته [illegible] الوقت [illegible] پس [illegible]
در مراجعت [illegible] قرار داد که [illegible] مرو [illegible] را گرفته [illegible]
[illegible] در ایران [illegible] جماعت ترکمانیه آمدند [illegible]
تا حشمت [illegible] سرکار [illegible]
ترکمانیه [illegible] که جماعت ترکمانیه [illegible]

میکنند هرگاه [illegible] آنها [illegible] از آن [illegible]
و خوانین [illegible] نوشته به [illegible] که [illegible]
که تجشت تاز موقوف شده [illegible] خان را فرستادند ایشان را خاطر جمع [illegible]
[illegible] خان در [illegible] آمد و هرگاه [illegible] تجشت تاز از جانب [illegible]
نشود از جانب [illegible] خان [illegible]
[illegible] جماعت ترکمانیه [illegible]
[illegible] حرکت کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] میخواهم [illegible]
قرار [illegible] عرض کردم [illegible] پادشاه اسلام [illegible] آمد تجشت تاز [illegible]
موقوف کرده [illegible] قرار [illegible] خان [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بنده گفتم [illegible] اسلام پناه [illegible] بنده [illegible] گفت محمد رحیم خان در میانه ما [illegible] کنند
گفتم محمد [illegible] خان [illegible] [illegible] جز [illegible] [illegible]
حال [illegible] [illegible] هرگاه [illegible] [illegible]
بنده گفتم [illegible] چه جواب است [illegible] [illegible]
عرف [illegible] محمد [illegible] خان گفت [illegible] [illegible] [illegible]
هرگاه [illegible] دولت علیه [illegible] [illegible]
رسیده [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible] [illegible]
[illegible] بنده [illegible] خان [illegible] محمد [illegible] خان گفت [illegible]
[illegible] خان [illegible] سلام [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
محمد [illegible] خان [illegible] سلام [illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible] [illegible] کردم [illegible]

کرده‌ام حال محمد [illegible] خان حضرت [illegible] شنیده [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] [illegible] بنده عرض کردم [illegible] ایران [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بنده عرض کردم [illegible]
اسلام پناه [illegible] [illegible]
عرض کردم [illegible] بنده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

بنده عرض کردم که سه ماه طول میکشد تا چاپار رفته و [illegible] مراجعت کند [illegible] قرار که

با [illegible] رفت [illegible] بدهیم [illegible] وادار [illegible] چاپار [illegible] چاپار [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] که امیر [illegible] شاه و دولت ایران [illegible] گفتم هرگاه [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] انگلیس هم [illegible] هرگاه امیر [illegible] انگلیس را [illegible] و [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible] قرار [illegible]

[illegible] امیر [illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بنده عرض کردم [illegible] انگلیس [illegible]

هم بنده عرض کردم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

شب در [illegible] بنده گفتم [illegible] بنده حرف بزرگی [illegible]

[illegible] که گرگان [illegible] عرض کردم گرگان سرحد است و همیشه [illegible] قشون

در [illegible] بلکه در هر طرف قشون پادشاهی هست [illegible] گرگان [illegible]

[illegible] عراق عرب هر جا که سرحد ایران است قشون همیشه در آنجا [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] روز دیگر [illegible] فرستاده [illegible]

[illegible] هرگاه قرار [illegible] که شخص [illegible] بهتر است [illegible] گذشت

[illegible] هرگاه [illegible] ایرانی [illegible] قرار [illegible]

[illegible] هزار نفر [illegible]

[illegible] هزار نفر [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

دیگر [illegible]

مرخصی بخواهیم کرد چون از دو خان دیشب کاغذ پیغام رفته بود حضرت شاهزاده خیریت
اسرا انها را خواسته بود که چون باید بنهد نوشتم بهتر بود حال بشما جواب بنویسیم ناامیدی که نوشته بود
شاید ایشان تا آن وقت انها را مرخصی خواهم کرد شب دیگر بهتر کاغذی نوشته بود میشد هرگاه نخواهید
قتل برقرار باشد یک نفر نکرده و هیچکس هم اگر جنگ میکنید ما هم جنگ میکنیم بحرمت دولت ایران
رفتار نمایند ما هم با ایشان همان رفتار خواهیم کرد بنده براد نوشتم صاحب ما بنا مرده ام ما با ایشان
جنگ و دعوا کنیم نمیخواهیم همیشه با ما دوست دراور باشند دیگر ما تا دامان قیامت
برقرار باشد شود قرار داده که اسرای آزاد را با محمد امین خان خاقان حضرت مرخص کرده ایم هرگاه
جان ایشانها صورت حال باز از قول خود گذشته اگر قرار شما این است که یکنفر هم دیگر بگیرید
بنا کنید از شما دشمنی هم نفر ایرانی نیست پس جواب نامه ایشان را هم بیایید در اینجا با جواب نوشته جدا جدا
بنویسید بفرستید و مهمانداری تعیین کنید که با سر صدا را همراه کنید امید داریم که دوفقره تقریر حضرت
سرحد وزرای دو دولت محمد ... مرکب ایران را خلاف قاعده ... است نشود
خلق هم بهتر نوشته بود حالا خط نوشته بود بر ... دیدیم خلاف شماها را حضرت ان اطلاع

امید دارم که این قرار برقرار باشد نوشته بودید که خاقان حضرت اسرای آزاد را سپرده با محمد امین خان
مرخص فرمودند هرگاه چنانچه همیشه ما ایشان را همراه خود ببریم خوب است حال از قول خود
تخلف نمودند جواب کاغذ وزیر مختار انگلیس بسته برسید دادیم شیخ بیست هزار ... بود
درساعت صورت آمد که نوشته را بردم خان در اطراف زرفشان بود نوشته ما را دادم بهتر
رفت بخانه خود جواب نوشته ها معلوم نمیشود فردا قبل از ظهر انشاالله خدمت
ما را فرستادند و حرکت نمودند که سه روز دیگر ... خواهیم شد جواب نامه ایشان هم
در شبها جات ... دیگر خان حضرت باز آنجا نرفتند رفتیم خدمت خاقان حضرت و فرمودند
امروز جهان تکلیف ایشان ایران را ... تمام از عهده این تکلیف برآیم تکلیف بسیار
شاق است علت آنکه این مجمع ... همه رعیت دولت و قرار ... چنانچه ... جریان
برعیت کردن در مملکت ما قاعده نیست قیمت ... اسباب است که نتوانم از عهده برآیم
و از عهده تمام برآید ... دیدیم اگر ... در خانه ... ها مردود

مد

اما از اراده‌ی خان و ایلچی و بجا و همیشه آدم خود را بفرستاده که چه جهت است و همین قدر [illegible]
و انگلیس آدم فرستاده مسلمان و مسلمان مسلمان چرا باید در میان ما و [illegible] روس
و انگلیس واسطه باشند تو خود دست می‌آوری [illegible] آینه [illegible] اگر ایلچی [illegible]
و دشمن را شکست بشکنند و خاک حضرت [illegible] انگلیس [illegible] روس [illegible]
جنگ کرد البته شنیده و این چه قدر [illegible] در ضایع شدن [illegible]
دیگر ضرور برآوردن روس و انگلیس نیست [illegible]
پادشاه ایران [illegible] امشب صحبت [illegible] تمام شد آدم منزل [illegible]
[illegible] گفته میرزا [illegible]
[illegible] پنج هزار [illegible] خان [illegible]
رسید از [illegible]
که [illegible] حضرت [illegible]

در روز [illegible] در خانه [illegible] شنبه [illegible] میخواهد [illegible] در میان [illegible]
بکشند [illegible] بجهت ما [illegible] تا [illegible] عالم چه مقصد [illegible] روز دیگر رحیم خان آدم [illegible]
آمد [illegible] خان [illegible] گفته [illegible] چون منظور [illegible] فرستادن
چاپار [illegible] و شما [illegible] چه قدر [illegible] منظور [illegible]
که قرار [illegible] خان [illegible] چاپار [illegible] کاغذ [illegible]
نویسد [illegible] انگلیس [illegible] خان گفته کاغذ [illegible]
او نه میخواهد با شما حرف بزند کاغذی [illegible] نوشتم فرستادم [illegible] حضرت
[illegible] سه ساعت [illegible] جواب کاغذ را آورده [illegible] حضرت [illegible]
معلوم [illegible] چون در میان ما [illegible] چاپاری [illegible]
[illegible] ایران [illegible] قبول کرده [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]

[illegible]

موقوف با هم قدغن کرده‌ایم مجدداً هم قدغن خواهیم کرد در تجارت موقوف [illegible]

و ایرانی یک نفر برده دیگر نخرند دیدیم باید به خان جواب اول است [illegible]

ما را خواهش شد باتفاق انگلیس رفتیم منزل مهتر محمد [illegible] خان و مهتر [illegible]

سلام کردیم نشستیم مهتر گفت کاغذ نوشته بود اگر دولت [illegible] نفر ایرانی [illegible] نوشته بنویسید

نمیتوانم آدم برای گفتن نوشتیم و آنشب که با خان حرف زدید خان چه فرمودند

گفتم خان فرمودند قرار بدهید که چه قدر میخواهید ما هم قرار میدهیم که چه قدر [illegible]

بنده گفتم [illegible] همه اسرای ایرانی را میخواهیم شما باید قرار بدهید که اعلان

قرار دهیم این پادشاه دخل ندارد به مزاج خانحضرت تغییر [illegible] بنده است بنده را [illegible]

اینجا که هرچه شد [illegible] تصدیق کنم گفت چرا دیگران که آمده‌اند این گفتگو نبود

هرچه ما میگفتیم آنها تصدیق میکردند و مشغول کار خود بودند گفتم اشخاص تفاوت دارند

بنده هرچه بگویم از راه دولتخواهی است چاپار ایلچیان قرار [illegible] قاعده در آنها

قاعده را رعایت کنید هرچه میخواهید بکنید با دولت انگلیس کرده‌اید چاپار روسی

ایلچیان را از این جهت موقوف کردم [illegible] قاعده‌ها رفتار کرده‌اید مهتر گفت

پادشاه بجای [illegible] برای اسم ایرانی برده [illegible] این جزو قاعده نیست

که شاه در نامه خود نوشته‌اند این بود [illegible] دولت که نوشته‌اند و پیش شاه است

در گفتگوها که شما هر روز میکنید میشنویم از ایلچیان هم اگر [illegible] قبول میکردید

با یکدیگر گفتگو [illegible] شما چرا در حرف [illegible] خوشتان [illegible] که مهتر به بنده دلداری

و تعارف [illegible] خدمت خانحضرت این دفعه تعارف را [illegible] دیگر [illegible]

بنشسته نشستیم در [illegible] عرض کردم [illegible] آوردن را خوب آورده [illegible]

کردن را خوب مرخص کردید ما را مأیوس کردید [illegible] ایرانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یک روز ماندیم تا آدم او آمد مذکور بود که مهتر ده نفر اسیر آورده و فرنگ جدید از اینها پرسیده

هر آینه ببر بینه که گم چاپیده برده کشته باشند آنکه میخواهند ما را ببرند و نمی کنند که صاحب

فرنگی را ... سو ... اینها اسیر میشدند و دیگر شب ... روز میرزای انگلیس آمد بنده

کشته فیض ... ایناق ... آمده میگوید ... ایناق ... مذکور

طوران ... آدم سرای ... فرنگی است ... دریای ... انگلیس

نمی کنم الحال ... معتقد که هست ... خواهش میرزا که صاحب ... میگوید ...

بنشینیم ... آب ... بگوید ...

خوابی که ... انگلیس ... بلاد ... بحث که ... احوال

یک ... کاغذ ... نوشته ... انگلیس ... کاری که هست

وان نوشته ... انگلیس ... میرزای ... قزلباش ...

گرفته از ... وارد ... که از کشته ... وارد ... در وقت ... آمدن ...

پادشاه اسلام خان و داد ... از این غلامان ... از شب ری آمدیم منزل به منزل الی قلعه ...

شش منزل است ... آمده ... کاغذی ... از اینها ...

از ... نمی ... میکنند آیا ... روزی که ... ولایت ... است

این غلامان آزاد کنند و بعضی هم ... اسیر کرده ...

ارزاق ... فرنگ است ... از اینها ...

ره چون همیشه ... آمده است ... نمی ... میگویند

از آب ... مثل فرنگ است ... دارد که ...

آمدیم تا ... بودیم ... میدان ...

بودیم ... خانه ... انگلیس آمده ...

کاغذی که ... از ... کاغذ ...

سواد آن یک کاغذ ... بودیم ... است ... داد

بنده

بنده هم نوشته‌ها را به برادرم صاحب [illegible] قرار کرده [illegible] ارض اقدس [illegible] رسیدیم مرحوم

آصف الدوله [illegible] به چند نفر سواره به استقبال ما فرستاده وارد مشهد شدیم گذارش

[illegible] سرکار آصف الدوله رسیدیم [illegible] زیارت [illegible]

ایام دولت قاهره مشغول [illegible] خان حضرت [illegible] می‌رسند [illegible] شده وقت که

[illegible] نشسته‌ام بسیار رسیده [illegible] و مردم او را [illegible] نوشته‌اند [illegible] الان بسیار [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] آمد بنده عرض کردم [illegible]

[illegible] بسیار رسیده و مجموع را [illegible] بنده [illegible] در خدمت [illegible]

[illegible]

[illegible] رفته [illegible] بنده [illegible] طرف آمدیم [illegible] بخارا [illegible]

[illegible]

[illegible] الله‌قلی خان [illegible] دستگیر شده [illegible] آمدی [illegible]

[illegible] قزاق‌خان [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] الله‌قلی خان [illegible] الله‌قلی خان [illegible]

[illegible] الله‌قلی خان آدم [illegible] دولت ایران [illegible]

[illegible] دولت ایران [illegible]

که [illegible] دولت ایران [illegible]

[illegible] قشون [illegible]

[illegible] راه رفت [illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فهرست اعلام

الف)

آت خور: ۱۰

آذربایجان: ۲۶

آستانه: ۱۳، ۱۴

آصف‌الدوله: ۱۵، ۱۹، ۲۳، ۳۰، ۳۸

آهوان: ۴

اُبه: ۶، ۷

احمد میدان: ۱۰

اراض خان تکّه: ۲۰، ۳۰

ارض اقدس (خراسان): ۵، ۶، ۸، ۳۶

ارگ: ۱۶، ۱۸

استرآباد: ۳۸

اشک (قلعه): ۱۰

اقربا (تپه): ۱۰

الق بابا: ۵، ۶

الله‌قلی خان (خان‌حضرت): ۱۴، ۳۸، ۳۹

انگلیس: ۳، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۶، ۳۸

ایران: ۳، ۸، ۹، ۱۴، ۱۶، ۱۸ - ۲۲، ۲۵-۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۱-۴۳

ایرانی: ۱۶، ۱۷، ۳۳

ایری: ۸

ایشیک آقاسی: ۳۸

ایلچی: ۱۴، ۳۶

ایناق (برادر خان‌حضرت): ۱۱، ۳۶

ایوان کیف (ایوانکی): ۳

ب)

باباسلیم: ۱۰

بخارا: ۳۰، ۳۷، ۳۹

بخارایی: ۳۸، ۳۹

بشارق: ۱۱، ۱۳، ۳۶، ۳۷

بلوچ: ۳۷

بیک نیاز محرم: ۱۴

بیکه وردی: ۳

پ)

پاده: ۳

پلشت: ۳

پی‌نک: ۱۰، ۱۱

ت)

تخت سلیمان: ۸، ۹

تربت: ۱۹

ترکمان: ۷

ترکمانیه (جماعت...): ۵ ـ ۸، ۱۰، ۱۷ ـ ۱۹، ۲۲

تکّه: ۶، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۸

توپچی: ۳۶

توره‌خان: ۶، ۱۲، ۱۴، ۲۷، ۳۹

تیموری: ۱۶

ج)

جعفرقلی‌خان: ۲۰

جگربند: ۹

جمشیدی: ۱۶، ۴۰

جیحون: ۹، ۱۱، ۲۷، ۳۷، ۳۹

چ)

چاپار: ۳، ۲۵-۲۷، ۳۰-۳۲، ۴۰-۴۳

چرشلی قلعه: ۷

چهارگنبد: ۵

ح)

حاجی (میرزا آقاسی): ۹، ۲۵، ۲۸، ۳۳

حوض خان: ۶

حوض گله: ۶

خ)

خان باباخان: ۳۰

خان‌حضرت(اللهقلی‌خان‌خوارزمی): ۶،

۶، ۱۱ ـ ۱۳، ۱۶ ـ ۳۶، ۳۸، ۴۰ ـ ۴۲

خان خیوق (اللهقلی‌خان خوارزمی): ۳، ۸، ۹

خراسان: ۵، ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۲۶

خواجم شکورخان تکّه: ۶، ۱۹، ۳۷

خوارزم: ۳، ۲۷، ۳۹، ۴۲

خیوق: ۳، ۸ ـ ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹

خیوه: ۱۶

د)

دارالخلافه (تهران): ۱۲، ۲۱ ـ ۲۳، ۳۰، ۳۱

دامقان (دامغان): ۴

دره‌جز (دره‌گز): ۱۵، ۱۹

دستجرد: ۴

دقمه‌ایرانی: ۱۷

دوردی‌بیک: ۸، ۹، ۱۲ ـ ۱۴، ۱۹

دولت‌آباد: ۴

ده‌ملا: ۴

دهن‌شیر: ۹

ر)

راز: ۱۹

رحیم‌خان: ۳۰، ۳۳

روس (روسیه): ۳، ۱۵، ۲۵، ۲۹

روم: ۲۰

ز)

زعفرانی: ۴

س)

ساخلو: ۲۶

ساروق‌خان (امیر...): ۱۹

سالار: ۲۰

ساوجبلاغ مکری: ۱۲

سبزوار: ۴

ستلندی: ۸

سرخس: ۶، ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۳۷، ۴۳

سفیر: ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۴۱

سمنان: ۳، ۴، ۳۸

ش)

شاهرود: ۴، ۳۸
شاهرودی: ۲۲
شترگردن: ۱۰
شریف آباد: ۴، ۵
شورلق: ۵

ط)

طامسن: ۳، ۹، ۱۳، ۲۸، ۳۰، ۳۲
طهران (دارالخلافه): ۳ ـ ۵، ۸، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۳۲ ـ ۳۴، ۳۶

ع)

عباس آباد: ۴، ۱۹
عراق: ۱۹
عراق‌عرب: ۲۶
عطانیاز محرم: ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۵
علی‌ابن ابوطالب(ع): ۱۰
علی‌بن موسی‌الرضا(ع): ۳۵

ف)

فارس: ۲۶
فرّاش: ۱۵
فرّاش خلوت: ۳۰
فرانسه: ۲۰
فیروزکوه: ۳۸

ق)

قاباقلو: ۳۷
قاپچی: ۱۵، ۳۵
قاضی: ۲۷
قاضی‌مصدر: ۳۳
قدمگاه: ۴
قراولخانه: ۷
قره‌سو: ۵
قشلاق خار: ۳
قم (زمین ریگزار): ۶، ۸، ۳۰

قوچی: ۶
قورخانه: ۱۷
قورقون: ۵
قوش‌بگی: ۲۷
قوشخانه: ۱۹
قوقان: ۳۸
قهرمان میرزا (برادر محمدشاه قاجار): ۳۸

ک)

کبش بزرگ (قلعه): ۷
کبش کوچک (قلعه): ۷
کعبه (خانه...): ۲۲
کوکرچین: ۹، ۱۰

گ)

گرگان: ۲۶
گنبدسلطان سنجر: ۷

ل)

لاسگرد: ۳

م)

محرم: ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۰، ۳۵
محمدحسن بیک: ۱۵
محمدخان نی‌بندی: ۳۷
محمدشاه: ۱۱، ۱۲
محمدعلی خان (پسرآصف‌الدوله): ۳۰
محمد علی‌خان قوقانی: ۳۸
محمد ولی‌خان: ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۰ ـ ۳۵، ۳۷
مرو: ۶، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۳۰، ۳۷، ۳۹
مرو (آب): ۳۷
مرو جدید: ۷
مرو قدیم: ۶
مزدوران: ۵
مزینان: ۴
مشهد: ۱۹، ۳۸
مقبرهٔ خواجه یوسف همدانی: ۷

مهتر: ۶، ۱۲ - ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۳ - ۲۸، ۳۱ - ۳۸، ۴۰ - ۴۲
مهتر کهتر: ۴۱
مهر: ۴
مهماندار: ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶
میامین: ۴، ۱۹
میان دشت: ۴
میرزا باقر شاهرودی: ۳۰
میرزا رضا: ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۶
میرزا نظر: ۱۲، ۲۰، ۲۳، ۳۱
میمنه: ۳۹

ن)
نادرشاه افشار: ۳۹
ناظر: ۱۴
نایب‌السلطنه: ۵، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۴۳
نقیب: ۲۰، ۳۴
نویسنده: ۲۰
نیازمحرم: ۱۸
نیازمحمدبای: ۶، ۷، ۱۳، ۱۹، ۳۰، ۳۷
نیشابور: ۴

هـ)
هرات: ۲۳، ۳۰، ۴۰
هزار اسب: ۱۱، ۱۳، ۱۷
هزاره: ۳۷
هفتده: ۱۷

ی)
یارمحمدخان: ۱۵، ۱۷، ۲۳، ۳۰
یانداقلی: ۸
یعقوب (مهتر): ۲۱
یکه‌پز: ۷، ۸
یلنکرک (باغ و عمارتی درخیوه): ۱۴

یادداشت

در زمانی که کتاب روزنامهٔ سفر خوارزم برای چاپ آماده می‌شد به‌طور اتفاقی به وجود نسخهٔ دیگری از این متن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی پی برده شد. این نسخه که به شمارهٔ ۲۴۶۹ در کتابخانهٔ مزبور نگهداری می‌شود، به صورت جزوهٔ شمارهٔ یکم از مجموعه‌ایست که قسمت دوم آن سفرنامهٔ محمدعلی‌خان غفور به روسیه است.

درخصوص نسخهٔ مجلس که به صورت ناقص و با دو خط مؤلف و پسرش می‌باشد باید گفت این نسخه مغلوط و با خطی نه‌چندان خوش است؛ لیکن با این همه این نسخه در موارد شخصی و مسائل خصوصی سفیر مطالبی بیشتر از نسخهٔ وزارت خارجه دارد. شاید بتوان گفت نسخهٔ مجلس پیش‌نویس نسخهٔ وزارت خارجه بوده، چراکه نسخهٔ وزارت خارجه از پاکیزگی بسیاری برخوردار است؛ و برای تکمیل آن امیدواریم در چاپهای بعدی مطالب اضافی نسخه مجلس را درج نماییم.

شایان ذکر آنکه در برگ نخست نسخهٔ مجلس یادداشتی با امضای خلیل‌بن محمدحسن به تاریخ ۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۲ وجود دارد که عیناً در ذیل نقل می‌گردد و با نگارش آن در اینجا نظر ارائه‌شده در مقدمه مبنی‌بر انتساب کتاب به محمدعلی‌خان غفور تأیید خواهد شد:

«این کتاب سفارت مرحوم مغفور خلدآشیان محمدعلی‌خان غفور است.»

«اول کتاب خط مرحوم میرزاحسن پسرارشداوست وتتمهٔ کتاب»

«خط مرحوم مغفور است. این چند کلمه را در وقتی بود که پدر و پسر هر دو «سالهای سال بود به رحمت ایزدی پیوسته.»

«حرره خلیل‌بن محمدحسن فی ۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۰۲»

مباحث حقوق بین‌الملل

حقوق دیپلماتیک نوین

تألیف: عباس معین‌زاده/ ۳۷۶ صفحه/ بها: ۴۴۰۰ ریال

رساله‌ها

ترکیه در جستجوی نقشی تازه در منطقه

تألیف: جواد انصاری/ ۳۹۴ صفحه/ بها: ۴۳۰۰ ریال

مباحث کشورها

اروگوئه / مالزی/ ویتنام/ تایلند/ برزیل/ افغانستان/ فرانسه/ اندونزی/ پرتغال/ سوئد/ فنلاند/ مکزیک/ میانمار (برمه)/ تونس/ بنگلادش/ اتریش/ کانادا

مباحث تاریخی

تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین شاه

تألیف: علی‌اکبر ولایتی / ۵۳۰ صفحه/ بها: ۵۸۵۰ ریال

مباحث آسیای مرکزی و قفقاز

مراسلات در باب آسیای مرکزی

مرکز «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز» به کوشش محمدحسن کاووسی‌عراقی/ ۸۰۰ صفحه/ ۱۵۰۰۰ ریال

فصلنامه‌ها

مجلهٔ سیاست خارجی (سال هشتم شمارهٔ ۱ و ۲)

مجلهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز (سال دوم، شمارهٔ ۵)

مجله امور بین‌الملل (به زبان انگلیسی) (سال ششم، شمارهٔ ۲ و ۱)

به تازگی منتشر شده است:

کلیات

راهنمای دیپلماتیک

تألیف: آر.جی فلت‌هام / ترجمه محمد قنبری/ ۳۰۲ صفحه / بها: ۳۷۰۰ ریال

مباحث پایه

دیپلمات و دیپلماسی

تألیف: علی آلادپوش، علیرضا توتونچیان / ۱۳۷ صفحه، بها: ۱۲۰۰ ریال

مباحث استراتژیک

استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد

تألیف: ناصر ثقفی‌عامری/ ۲۳۸ صفحه / بها: ۲۷۰۰

مباحث سیاسی

فرانسه و مجامع بین‌المللی در برابر بحران خلیج فارس

تألیف: علی آهنی/ ۳۵۴ صفحه/ بها: ۲۹۵۰ ریال

دگرگونی نظام بین‌المللی، تسلط جهانی اروپا و ارزشهای اروپایی

تألیف: بهرام مستقیمی ـ ۲۵۵ صفحه/ بها: ۲۸۰۰

مباحث اقتصادی

توسعه اقتصادی در اندونزی

تألیف: محمد کردزاده کرمانی/ ۲۶۶ صفحه/ بها: ۲۱۵۰ ریال

احزاب سیاسی جهان

احزاب سیاسی مصر

دفتربرنامه‌ریزی و خدمات آموزشی وزارت امور خارجه/۱۵۹ صفحه/بها: ۱۹۰۰ ریال

In The Name of God

Kharazm Travel Account's Newspaper

MohammadAli KhanGhafoor

With the Assistance of:

MohammadHassan KavoosiAraqi

MohammadNader NasiriMoghadam

Tehran - 1994